

# اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی



نوشته  
فریدون آدمیت



باز تکثیر توسط

گروه پژوهش در جنبش بابیه از تارنماهای تبرستان و گلشن

<http://www.golshan.com/>

<http://www.tabarestan.org/>



## فهرست

۱	پیشگفتار
۱۳	بخش اول : سرگذشت آوارگی
۴۹	بخش دوم : آثار او
۷۱	بخش سوم : فلسفه مادی و اصالت طبیعت
۱۰۵	بخش چهارم : علم اجتماع
۱۳۱	بخش پنجم : حکمت ادیان
	بخش ششم : تعقل تاریخی
۱۴۹	قسمت اول : فن تاریخ و جوهر تاریخ ایران باستان
۱۸۹	قسمت دوم : تطور تاریخی و ایران اسلامی
۲۱۳	بخش هفتم : هنر و فن شعر و نویسندگی
۲۴۱	بخش هشتم : تمدن غربی، فلسفه سیاسی، نامیونالیسم
۲۸۹	ضمیمه ۱. چند حکایت و تمثیل حکمت آمیز از کتاب رضوان
۲۹۷	ضمیمه ۲. چند نامه از میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی
۳۰۵	فهرست نام کسان
۳۱۱	فهرست واژه‌ها و اصطلاحات



اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی



# اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی

نوشته

فریدون آدمیت



انتشارات پیام

تهران، ۱۳۵۷





انتشارات پیام

تهران، خیایان شاهرخ، روی دانشگاه تهران.

فریدون آدمیت

اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی

چاپ دوم، ۱۳۵۷

چاپخانه زر، تهران

شماره ثبت کتابخانه ملی: ۹۱۶ مورخ ۱۳۵۷/۵/۲۹

همه حقوق برای مؤلف محفوظ است.



«ما به لفظ دانش نخواهیم جز روشنی  
 و پیدائی وجود چیزها، و نه بدانسته جز چیز  
 روشن و پیداء، و نه بداننده جز علت و سبب  
 روشنی و پیدائی چیزها. و به بی‌دانشی  
 نخواهیم مگر پنهانی و پوشیدگی وجود  
 چیزها، و نه بدانسته مگر پوشیده و پنهان».

«ما به جهان عقل جهان آگهی و بیداری  
 و روشنی و صفای وجود نخواهیم... جهان  
 دانش و خرد جهان بیداری است که وجود  
 هر حقیقت در خود به خرد روشن توان یافت».

مصنفات افضل‌الدین کاشانی

به اهتمام: مجتبی مینوی و یحیی مهدوی

ص ۱۹۴-۱۹۳ و ۱۹۷



## پیشگفتار

این رساله فصلی است از تاریخ اندیشه‌های جدید ایران و تحقیق در ریشه‌های فکری نهضت ملی مشروطیت. این مبحث را شش سال پیش با انتشار «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» در ایران آغاز کردم. به دنبال آن «اندیشه‌های طالبوف» تبریزی را منتشر ساختم؛ این سومین رساله است تا نوبت متفکران دیگر، و دیگر گفتارهای آن مبحث وسیع برسد.

قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) دوران تحول فکری جدید مشرق زمین بود. در ایران چون جامعه‌های دیگر خاور زمین دانیانی نو اندیش برخاستند که هر چند (مانند نوآوران همه آن کشورها) شخصیت‌های فکری مختلف و نظر-گاه‌های گوناگون داشتند جملگی نماینده روح نوجوئی زمان بودند؛ و مجموع عقاید و افکار ایشان پیکره تحول عقلانی جامعه ایرانی را در سده گذشته می‌سازد. میرزا آقاخان کرمانی از نادره‌های زمان خود بود و در سیر افکار مقام بزرگی دارد. خودش مهجور مانده و مقامش ناشناخته است. کوشش می‌کنم احوال او را باز نمایم، پایه‌اش را بشناسانم و تحلیلی از عقاید و اندیشه‌هایش را بدست دهم. شخصیت فکری میرزا آقاخان جنبه‌های متعدد و گوناگون دارد:

از پیشروان حکمت جدید در ایران است، نخستین بار برخی آرای فیلسوفان اخیر مغرب را در نظام فکری واحدی به فارسی درآورد، حکمت را از قالب «معقولات» و سنت‌های فلسفی پیشینیان آزاد ساخت و برپایه دانش طبیعی و تجربی بنیان نهاد؛



اولین کسی است که علم اجتماع و فلسفهٔ مدنیت را عنوان کرد، مجموع بنیادهای مدنی و مظاهر مختلف تمدن را يك کاسه مورد بحث قرار داد، پیوستگی آنها را با یکدیگر و با شرایط مادی جامعه شناخت، و قانون تحول تکاملی را بر همه منطبق گردانید؛

بنیانگذار فلسفهٔ تاریخ ایران است و ویرانگر سنت‌های تاریخ‌نگاری، برجسته‌ترین مورخان ما در قرن پیش است و یکتا مورخ متفکر زمان خویش. اندیشیده‌ترین تحلیل تاریخی را در فلسفهٔ مزدکی و مبحث تنزل و تباهی ساسانیان هم نوشته است؛ اوست که تطور تاریخی ایران را در نظام مدنی اسلامی بررسی کرد و مجموع پدیده‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی زمان را در گذشت تاریخ مسورد گفتگو و ارزشیابی قرار داد؛

تواناترین «نویسنده» اجتماعی سدهٔ گذشته است، شاعر نامدار ملی، نقاد سنت‌های ادبی گذشته، نمایندهٔ نوخواهی ادبی و آغازگر فلسفهٔ ادبیات جدید؛ بزرگترین اندیشه‌گر ناسیونالیسم است، منادی اخذ دانش و بنیادهای مدنی اروپایی، نقاد استعمارگری، هاتف مذهب انسان دوستی، نمایندهٔ نحلهٔ اجتماعی و متفکر انقلابی پیش از مشروطیت هموست.



تحول افق فکری ایران در سدهٔ سیزدهم که جنبش مشروطه خواهی تنهایی از تجلیات مدنی آن می‌باشد، فصلی است از تاریخ برخورد جامعه‌های کهن مشرق با مدنیت نو مغرب زمین؛ و همین برخورد تاریخی است که جوهر تاریخ اخیر ملل مشرق را می‌سازد. این مبحث به نازگی مورد توجه واقع شده و در اغلب کشورهای خاور، جامعه‌شناسان و مورخان به مطالعهٔ سیر فکر و تأثیرش در تطور اجتماعی مملکت خود پرداخته‌اند. برخی از آن مؤلفان را نام می‌بریم: «شریف ماردین» و «نیازی» بر کس «ترك»، «حبیب حورانی» لبنانی، «جمال محمد احمد» سودانی، «تاراچند»، «سردار» پانیکار و «ویشوانات ناروان» هندی، «ماسائوما رویاما» ژاپنی، «وانگ» و «چوتسه» تسونگ» چینی. آثار این نویسندگان در ظرف همین چند سالهٔ اخیر منتشر گردیده



مگر «تاریخ افکار سیاسی در ژاپن» نگارش «ماسائو» که در ۱۹۵۲ انتشار یافته است. اخیراً برخی از اروپائیان و امریکائیان هم به کار مطالعه تاریخ افکار جدید و تحولات اجتماعی کشورهای آسیایی دست زده اند. اما منصفانه باید بگوییم آثار مورخانی که اسم مردم معتبرتر و عمیق تر از نوشته های همقطاران فرنگی آنهاست که بیشتر اهل تفنن به نظر می آیند و تألیفاتشان کمتر اصالت دارند. ضمناً تا حدی که می دانم هیچکدام از مؤلفان شرقی و فرنگی در صدد تحقیق تطبیقی از سیر اندیشه های جدید در مجموع کشورهای مشرق زمین و مقایسه تأسیسات مدنی آنها که از مغرب زمین گرفته اند، تا به حال بر نیامده اند.

از مطالعه تطبیقی و تحلیل سیر افکار در ایران و دیگر جامعه های مشرق (خاصه عثمانی و شام و مصر و هندوستان و ژاپن) در قرن گذشته به این نتیجه رسیده ام که نواندیشان ایران در قلمرو فکر مقامی کمتر از دانیان آن کشورها نداشته اند بلکه از بعضی جهات برتر از آنها و در پاره ای رشته ها پیشرو خردمندان شرق بوده اند. مثلاً در میان همه اندیشه گران مشرق هیچکس را جز سید جمال الدین اسد آبادی نمی شناسیم که نفوذ کلامش از جبل الطارق تا جاوه گسترده باشد. در آن عصر تنها مرد آسیا بود که فکر مبارزه دسته جمعی مشرقیان را علیه مغربیان متعرض استعمار گسر پرداخت. و نیز اندیشه ناسیونالیسم اسلامی هر چه بود آفریده او بود. سخنان سید در نظر علمای تونس حکم «کتاب» را داشت؛ طلاب مسلمان هندی او را «می پرستیدند»؛ پیشوایان نهضت آزادی هندوستان، از هندو و مسلمان، او را به بزرگی ستوده اند؛ و تجدد خواهان عرب پایه اش را به «پیامبری» رسانیده اند. این جنبه سید اسد آبادی را هیچکدام از اندیشه گران خاور زمین مطلقاً بدست نیاوردند. همچنین در دانش سیاسی و فلسفه حکومت غربی شاید کمتر کسی را می توان در مقام میرزا ملکم خان یافت. تنها اندیشمند ژاپنی همزمانش «فوکوزاوا یو کی چی» (۱۸۳۵-۱۹۰۱) متفکر اصلاحات سیاسی و اجتماعی ژاپن است که می تواند همطراز او باشد. «ویلفرید بلنت» مؤلف به اصطلاح عرب دوست انگلیسی پس از سفرهای متعددی که به مصر و عثمانی و هند، و حشر و نشر با بزرگان فکر و سیاست این کشورها کرد،



و گفتگوی مفصلی که ملکم با او دربارهٔ بنیادهای سیاسی و فرهنگی مغرب و مشرق داشت، ملکم را «برجسته‌ترین» دانایانی می‌شمارد که شناخته است.<sup>۱</sup> و نیز از لحاظ جامعیت فکری و ژرف اندیشی میرزا آقاخان در جامعه‌های اسلامی زمان کم نظیر است. خاصه در فلسفهٔ جهان بینی و مسلک انسان دوستی او و ملکم دو شخصیت برجسته هستند. فقط «رام ماهون روی» (۱۸۳۳-۱۷۷۲) خردمند هندی (و ناشر دیوان حافظ) از این نظر با آن دو قابل قیاس می‌باشد. در عالم آزاد اندیشی و شکیبایی دینی متفکران مسیحی شام نیز با آن کسان وجه مشترک دارند. از ایشان گذشته، هوشمندان ترك و تازی و چینی و ژاپنی به درجات مختلف غرق در تعصبات خویش بودند و مرز اندیشه‌هایشان محدود به جامعه‌های خود بود. البته از میرزا-فتحعلی آخوندزاده هم باید اینجا نام ببریم. وی از پیشروان فلسفه جدید مادی صرف بود و آغاز گر نمایشنامه نویسی اروپایی در سراسر خاور نزدیک.

اما در معنی آنچه گفتیم اشتباه نشود؛ هیچکدام از متفکران مشرق در آن زمان متاعی به بازار فکر و معرفت جدید عرضه نداشتند که تازه و بکر بوده باشد. جامعه‌های مشرق که چند قرن از جهان دانش و اندیشه‌های نو دور افتاده بودند ذاتاً نمی‌توانستند اندیشه گرانی را پدید آورند که صاحب اصالت فکر باشند. آن هوشمندان از خرمین دانش اروپایی بهره‌مند گردیده بودند و تنها مروج آن آموخته‌ها در کشور-های خویش بودند. و اگر احوال سیاسی و اجتماعی وقت جامعه‌های شرقی و کیفیت زمان و مکان را در نظر بگیریم به ارزش مقامشان نمی‌توانیم پسی ببریم. نکتهٔ دیگر اینکه نه تصور شود که اندیشه گران خاور در دانش و فنون جدید تبحر به سزایی داشته‌اند، و یا بر نوشته‌های جملگی آنان انتقادهای فراوان وارد نباشد. ابداً چنین نیست. بلکه نوشته‌هایشان گاهی سطحی و کم مایه به نظر می‌رسند. اما سخن ما در نتیجه گیری

1. W.S.Blunt, *Secret History of the English Occupation of Egypt*,

ص ۱۹۲۳، ۸۵.

«بلنت» با سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده مصری هم دوستی نزدیک داشت و کتاب «آئینهٔ اسلام» را به محمد عبده اهدا کرده است.



از مطالعه تطبیقی مقام فکری خردمندان و نوآوران مشرق زمین بود در قرن پیش.  
مسئله دیگر حد تأثیر متفکران کشورهای مختلف است در نو سازی بنیادهای مدنی  
جامعه‌های خود. از این دیدگاه تأثیر نو اندیشان ایران خیلی کمتر از نفوذ هوشمندان  
عثمانی و ژاپن است در تحول اجتماعی این دو کشور. این خود مبحث پیچیده‌ای است  
و عوامل گوناگونی در آن مؤثر افتاده‌اند. در اینجا همینقدر می‌گوئیم که آن تفاوت  
عملی بهیچوجه نتیجه اختلاف در کیفیت و ارزش معنوی اندیشه ایرانی با افکار ترك  
و ژاپنی نبوده است، و نه پیوستگی خاصی با نظام سیاسی و اجتماعی این کشورها  
در مرحله برخورد با تمدن اروپایی داشته است. هرچه بیشتر در آن مسئله غور و تأمل  
کردم در این تعلیل راسخ‌تر شدم که آن تفاوت در نقطه نهائیش به اختلاف در رتبه  
اخلاقی و ایمان و وطن دوستی و از خود گذشتگی زمامداران آن جامعه‌ها می‌رسد.  
نکته بسیار با معنی دیگر اینکه نهضت ملی مشروطیت اوج سیر فکر در ایران  
بود؛ به آن نقطه که رسید مدتی درنگ نمود و در واقع از متوسط طبیعی باز ایستاد و  
بعدها از نو تحرك یافت. و حال آنکه در هندوستان و ژاپن افق اندیشه در ربع اول  
سده بیستم خیلی ترقی کرد و اندیشه‌گران برجسته و نامداری برخاستند. و جامعه  
عثمانی گرچه هیچگاه متفکران بزرگی بخود ندید، اما تعقل سیاسی در آن دیار  
رشدی منظم و پی گیر یافت. تناسب مستقیمی که میان رشد تفکر مدنی و نظام سیاسی  
عثمانی تحقق پیدا کرد نتیجه آن بود که زمامداران ترك سرانجام خدمتگزار همان  
ایدئولوژی گردیدند که اهل فکر پرداخته و رواج داده بودند.

مرا دو انگیزه اصلی به کار تحقیق در تاریخ افکار جدید در ایران ترغیب کرد:  
یکی اینکه پیش از این هیچ تحقیق علمی در این مقوله انتشار نیافته بود و این نقص  
را در سراسر نوشته‌های مربوط به تاریخ نهضت مشروطیت (اعم از فارسی و فرنگی)  
دیدم که در ریشه‌های فکری آن جنبش ملی غور نشده است. انگیزه دوم تجربه

۱. نامدارترین دانایان ترك در سده گذشته عبارتند از: صدیق رفعت پاشا، ابراهیم شناسی،  
خیرالدین پاشا، و نامق کمال شاعر ملی ترك، ابراهیم شناسی از همه برجسته‌تر بود اما  
هیچکدام شخصیت فکری فوق‌العاده‌ای نداشتند.



جامعه‌های مختلف مشرق بود در نحوهٔ اخذ تمدن غربی خاصه اقتباس بنیادهای مدنی آن که به نظر من ارزنده‌ترین مظاهر و متعلقات مدنیت انسانی را می‌سازند. و این خود یکی از عمده مسائل است که در چه شرایط اجتماعی برخی از ملل مشرق در برخورد با تمدن اروپایی به راه ترقی افتادند، و بعضی دیگر به بیراهه، و از قافله واماندند. باید معترف بود که در کار تحقیق سیر فکر در ایران دو مانع اصلی وجود داشته است: یکی اینکه منابع اصیل این رشتهٔ تاریخ که مجموع نوشته‌های اندیشه‌گران و خزینهٔ اسناد دولتی باشد، منتشر نشده است. از اینرو نویسندگان مواد و مصالح لازم را در اختیار نداشته‌اند. و مهم‌تر از آن اینکه برای اکثر مؤلفان ما مسائل تاریخ‌نگاری جدید و روش علمی آن اساساً مطرح نبوده است. نتیجهٔ اینکه نه مواد اصلی تتبع را در دسترس داشتند و نه ابزار کار و آمادگی فنی آنرا دارا بودند. پس هر کس در این رشته قدم‌نهد زحمتش دوچندان است. نخست باید مدارک را از گوشه و کنار گرد آورد. دوم اینکه بداند از آنها چگونه بهره‌برداری نماید و بیخود کاغذ سیاه نکند. از این مطلب سابقاً گفتگو کرده‌ام و باز هم خواهم نمود که تاریخ‌نویسان ما چقدر از مرحلهٔ تفکر تاریخی جدید دور افتاده‌اند. در میان محققان خودمان دوست بزرگوار دانشمند آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران را می‌شناسم که در مبحث پهناور سیر افکار در گذشت تاریخ ایران، تحقیقات عالمانه‌ای با دید جامعه‌شناسی نموده‌اند.



مطالعهٔ تاریخ فکر مانند هر کدام از شاخه‌های دیگر علم تاریخ فوت و فن و لیم (تکنیک) خاص خود را دارد. اندیشه و اندیشه‌گر هر دو زادهٔ اجتماع‌اند، اما اندیشمند شخصیت فردی هم دارد. و بالاخره مغز اندیشه‌آفرین فرد است که فکر را می‌پروراند، و تنها عامل مادی نیست که در آن مؤثر است. در پرورش منش آدمی غیر از جامعه عوامل دیگری چون محیط خانوادگی، وضع زندگی، حالت روانی و هوش و استعداد شخصی او مؤثر هستند. پس در نخستین مرحله، زندگی متفکران را باید با توجه به مجموع این عوامل و فعل و انفعال هر یک را در دیگری بررسی



نمود. شرح حالی که به شیوه دیگری نوشته شود در واقع به شرح حال نمی ماند، فاتحه اهل قبور است مثل اکثر یا شاید همه سرگذشت هایی که در کشور ما می نویسند. مرحله دوم نقد و تحلیل اندیشه هاست. در اینجا باید سه مطلب را در مد نظر داشت: زمینه فرهنگی اجتماع، سرچشمه اندیشه ها و عناصر سازنده فکری دانایان، و تحول ذهنی آنان در گذشت زمان. فکر در خلأ بوجود نمی آید؛ لازمه آن وجود زمینه و زیرسازی فرهنگی قبلی است. تأثیر آن سابقه فرهنگی و آموخته های اولیه در ذهن هوشمندان گاهی به حدی ژرف است که گریز از آن آسان نیست. حتی در زمان عصیان علیه همان آموخته ها می بینیم عقاید و افکار گذشته در ذهن ایشان سایه می افکنند. از لحاظ سنجش تحول عقلانی اهل فکر و زیروبم گفتارشان لازم است زمینه تحصیلات و مطالعات اولیه آنان را نیک بشناسیم. از آن گذشته، نیست صاحب فکری که از تأثیر اندیشه های دیگران و تجربه های بعدی خود بر حذر باشد. از همین رهگذر است که در نوشته های دانایان تناقض گویی های فراوان چشم گیرند به حدی که مجموع آنها را نمی توان در یک نظام فکری گنجانند. اگر قائل به تجزیه و تفکیک نگردیم در تحلیل افکار حیران می مانیم و سیر تحولی آنرا نمی توان بدست دهیم اعم از اینکه این تحول تکاملی باشد یا ارتجاعی.

مرحله سوم تأثیر فکر است در اذهان دیگران و در اجتماع به طور کلی. تاریخ فکر حکایت از این دارد که چه بسیار بوده اند اندیشه های معتبر و بلندی که خریدار نداشته اند. گاه به کلی مهجور مانده، گاه افکار دیگری بر آنها غالب آمده، و گاه کوشش در ریشه کن کردن آنها شده است. اما اعتبار آن اندیشه ها بجاست، مقام آفرینندگان آنها والا؛ و ارزش آنها را باید در چشم انداز تحول فکر سنجید. از سوی دیگر موارد فراوان می بینیم که اندیشه ها اذهان را تکان داده، باعث جنبش های فکری گردیده، و به دنبال آن نهضت های اجتماعی را بوجود آورده اند. و حتی از مرزهای جامعه های محدود گذشته جهانگیر گشته اند. آن نهضت ها پرورده ایدئولوژی ها هستند. اما ایدئولوژی ها از یک منبع سرچشمه نمی گیرند، بلکه ساخته و اتیان یافته اندیشه های گوناگونی می باشند که مجموعاً پیکره واحدی را می سازند.



کاری که مورخ به عهده دارد همین است که: زمینه اندیشه پرور اجتماع را روشن نماید، افکار متفکران را جزء به جزء بدست دهد، تأثیر آنها را در پیدایش و تکوین ایدئولوژی‌ها بسنجد، عناصر مختلف ایدئولوژی را تجزیه کند و نظام واحد آنرا عرضه بدارد. همه جا باید توجهش به روح تاریخ باشد. اما کار مورخ به اینجا پایان نمی‌یابد. ایدئولوژی‌ها چون به مرحله عمل برسند معمولاً بلکه همیشه از اصول اولیه خود انحراف می‌پذیرند و تغییر بستر می‌دهند. در این امر دو عامل اصلی مؤثراند: یکی انفعال اجتماع در برخورد با آنها، و دیگر هوس‌های آدمی. می‌دانیم همیشه متفکران نیستند که ایدئولوژی‌ها را پیش می‌برند بلکه کار به دست اهل سیاست می‌افتد، و اهل سیاست اغلب مردم نااهل‌اند از آنکه در سرشت سیاست قدرت نهاده است و در نهاد قدرت فساد سرشته. پس می‌بینیم مردان سیاسی همیشه گرایش به قدرت جویی دارند که به گفته ولتر «درد بی‌درمان آدمی است»؛ و اگر آزمندی و شره قدرت خواهی آنان را پیش‌گیری نکرده باشند، کارشان به لگام گسیختگی و خودسری و انحراف از اصول سیاسی می‌انجامد. لاجرم تاریخ نگار باید رابطه آن اصول و ایدئولوژی‌ها را در برخورد با اجتماع و با ماهیت شخصیت مجریان سیاست مورد تأمل قرار دهد.

آنچه گفتیم قواعد و اصولی بود که کم یا بیش مورد قبول صاحب نظران است. اما شرایط دیگری لازم است که مورخ بتواند کارش را بی‌کم و کاست به انجام برساند. در این قسمت سلیقه‌ها و نظرگاه‌ها گوناگون‌اند. ما سلیقه خودمان را داریم: هم مشرب کسانی نیستیم که معتقدند مورخ باید شخصیت خود را از سیر افکار به کلی منتزع گرداند. مورخ وقتی می‌تواند هنرمندانه به کارش پردازد که خود صاحب اندیشه باشد تا قدر اندیشه شناسد. به يك معنی تاریخ نگار واقعی معمار فکر است نه تنها مدرس افکار. تأثیر شخصیت عقلی مورخ در تصنیف خود تا درجه‌ای بی‌شبهات به تأثیر نویسنده در اثر هنری او نیست. و این همسانی از لحاظ معنی و جانی است که تاریخ نویس به تألیف خود می‌دهد.

اما در مسئله دیگر هم عقیده مورخانی هستیم که حکم تاریخ را لازم می‌شمارند،



و در آن حکم ارزش‌ها و اعتباراتی را می‌شناسند. توضیحی لازم است تا مطلب روشن شود: مقصود از ارزش‌ها در تاریخ نه ایده‌آل‌های بلند افلاطونی است، نه معانی مابعد طبیعی، و نه مفاهیم انتزاعی صرف فلسفی. بلکه در این مسئله منحصرأ از دیدگاه فلسفه تاریخ و امور متحقق آن می‌نگرم. در اینجا وقتی اعتبارات مفهوم پیدا می‌کنند که تفاوت و تباینی میان واقعیات وجود داشته باشد؛ هر گاه موضوع برتری و رجحان در پیش نباشد مسئله ارزش‌ها اساساً مطرح نمی‌گردد. اگر در علوم طبیعی پای ارزش‌ها به میان نمی‌آید از اینروست که دانشمند طبیعی به اصلاح و فساد حقیقت‌های علمی کاری ندارد. ولی حتی در همین رشته نیز وقتی موضوع رابطه نتیجه‌های آزمایش‌های دانش طبیعی با جامعه انسانی به میان می‌آید ناگزیر به ارزش‌های آن توجه می‌کنیم. اما مورخ درباره ماده مطالعه نمی‌کند، سر و کارش با سرگذشت آدمیان است، سرگذشتی که پر است از زشتی‌ها و اندک زیبایی یعنی حقایق و واقعیات متباین و مغایر. نفی ارزش‌ها و اعتبارات در تاریخ ما را به «نهیلیسم تاریخی» می‌کشاند که از آن سخت گریزانم. تاریخ نویسی که آن معیارها را نفی کند اثر بیجان‌بار می‌آورد که نه به درد دنیا می‌خورد و نه آخرت. اساساً چطور ممکن است تفاوت تجربه‌های زشت و زیبای آدمی و نامرادی‌ها و کامیابی‌های او را یکسره نادیده بگیریم حال آنکه هدف آدمی کاستن رنج‌های اوست و کوشش در تحقیق ارزش‌های انسانی؛ و همه‌آه و فغان آدمیزاد زاده رنجی است که از همان حقایق مغایر و تفاوت‌های معلوم می‌برد.

مقصود از همه این سخنان که خیلی کوتاه و فشرده آوردم اینست که: اولاً خوانندگان به شیوه کار من قبلاً توجه فرمایند. ثانیاً هر گاه دانش پژوهان هم‌تی کردند و خواستند در راه مطالعه این رشته تاریخ جدید گام نهند، و احیاناً سبک مرا پسندیدند، زمینه‌ای در دست داشته باشند، و اگر هم آنرا نپسندیدند طریق بهتری را پیش گیرند. ادعا نمی‌کنم که حق مطلب را به کمال ادا کرده باشم از آنکه این زمینه بکربود و دست نخورده، و دست یافتن به همه مدارک پراکنده و مورد نیاز در کشور ما کار دشواری است. و چنانکه در جای خود توضیح داده‌ام از مجموع



آثار میرزا آقاخان چند رساله را هرچه گشتم نیافتم. از تحقیقات خود سه هدف دارم: نخست اینکه مقام حقیقتی اندیشه گران ایران را تا زمان مشروطیت باز نمایم و تأثیر هر کدام را در تحول فکری جدید و تکوین ایدئولوژی نهضت ملی مشروطیت بدست دهم. دوم اینکه اگر از دستم بر آید در ترقی دادن تفکر تاریخی و «تکنیک» تاریخ نگاری جدید در ایران کاری کنم. و سوم اینکه نوآموزان بدانند در این مرز و بوم همیشه مردمی هوشمند و آزاده بوده‌اند که صاحب اندیشه بلند بودند و به پستی تن در ندادند، از حطام دنیوی دست شستند و روحشان را به اربابان خود سر و نادان و ناپرهیز گار فروختند.

این تصنیف مبتنی است بر مدارك اصیل: تألیفات میرزا آقا خسان؛ نامه‌های خصوصی او؛ اسناد وزارت امور خارجه ایران. بیشتر آثار میرزا آقا خان را که هنوز منتشر نگردیده و حتی ناشناس مانده‌اند در کتابخانه‌های خصوصی سراغ گرفتم. شرح هر يك و منبع آنرا در بخش دوم به دقت ذکر نموده‌ام. فرض اخلاقی خود می‌دانم در اینجا هم از صاحبان آن کتاب‌ها خاصه از دوست دانشمند آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه تهران و آقای علیمحمد قاسمی که برخی رساله‌ها را در اختیار نگارنده قرار دادند تشکر نمایم. از نامه‌های خصوصی میرزا آقا خان آنچه بدست آمد شامل دو قسمت بود: قسمت اول تعداد سی و چهار کاغذی که به میرزا ملکم خان نگاشته است. این نامه‌ها جزو اسناد خانوادگی ملکم در کتابخانه ملی پاریس موجود می‌باشند. تصویر و فیلم آن مجموعه مدارك تاریخی را آقای اصغر مهدوی تهیه و به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هدیه نموده‌اند. نگارنده و هر کس دیگر که از آنها استفاده کند ممنون همت ایشان است. این نامه‌ها مهمترین منابع مطالعه دفتر مبارزه‌های سیاسی میرزا آقاخان و همچنین روشن کننده بعضی از جنبه‌های سرگذشت زندگی و اندیشه‌های او می‌باشند. قسمت دوم نامه‌های شخصی و خانوادگی میرزا آقاخان‌اند که ارزنده‌ترین مأخذ بررسی روابط خانوادگی او بشمار می‌روند. آنها را آقای علی روحی بیدریغ در اختیار نگارنده قرار دادند. زبده این کاغذها را با توضیحی چند در آخر کتاب عرضه داشته‌ام. اسناد وزارت



امور خارجه معتبرترین مدارك خواندن فرجام کار او می باشند. دوز و کلك هايی که برای دستگیری میرزا آقاخان و یارانش برپا کردند، در این اسناد خوب نمایان اند. گذشته از آن منابع بعضی مطالبی که درمآخذ درجه دوم به طور پراکنده منتشر شده اند، خواندم. اما این دسته از نوشته ها تا حدی اعتبار دارند که مورد تأیید مدارك اصیل قرار گیرند و گرنه به درد کار ما نمی خورد. اساساً کتاب هايی که بر پایه منابع درجه دوم بنا کردند تحقیق علمی درستی نیستند، و به طریق اولی گفته ها و نوشته های بی مآخذ که مورد نقد و سنجش قرار نگرفته باشند، به کلی نامعتبر اند.

شخصیت میرزا آقاخان را در جامعیت افکار و کارنامه اجتماعی او مطالعه می کنیم. هدف این است که مقام اجتماعی او را بشناسانیم و عقایدش را به درستی عرضه بداریم، خواه با برخی آرای او موافق باشیم یا نباشیم - چه به هر صورت شکیبایی در عقاید ناموافق شنیدن شرط آزاد اندیشی است.

آرزویم این است که فرصتی باشد تا کاری را که آغاز نهاده ام به پایان برسانم.

فریدون آدمیت

تهران، آذر ۱۳۴۶







## سرگذشت آوارگی

زندگانی میرزا آقاخان را در این شرایط مطالعه می‌کنیم: محیط پرورش خانوادگی، وضع اجتماعی، خصوصیات روانی، و عناصر سازنده شخصیت فکری او. تأثیر مجموع این عوامل را در منش و تحول عقلانی و زندگی سیاسی او، و بالاخره برخوردش را با اجتماع با دید تاریخی مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهیم.

میرزا عبدالحسین خان مشهور به میرزا آقاخان کرمانی در خانواده‌ای سرشناس و نسبتاً صاحب‌مکنت، و اهل علم و عرفان در قصبه «مشیز» از بلوک بردسیر کرمان، ظاهراً در ۱۲۷۵ تولد یافت. پدرش آقا عبدالرحیم مشیزی از مذکبین بود، و به سلسله منصوفه «اهل حق» تعلق داشت. عقاید این فرقه تلفیقی بود از عرفان و حکمت‌مشاء و اشراق و از فلسفه ملاصدرا الهام می‌گرفت. جد پدری میرزا آقاخان دختر قاضی تهمتن از بزرگان دین زردشتی بود که بعد به کیش اسلام درآمده بود. مادر میرزا آقاخان دختر میرزا کاظم خان پسر میرزا محمد تقی معروف به مظفر شاه-کرمانی در زمره فقیهان بشمار می‌رفت، بعد به تصوف گرائید و از پیروان مشتاق-علیشاه گردید. چون مشتاق‌علیشاه را به تحریک متشرعین در کرمان کشتند مظفر شاه رهسپار عتبات شد. او را هم با چند تن از صوفیان شاه نعمت‌اللهی به اغوای یکی از روحانیان



متنفذ و متعصب زمان (به نام آقا محمد علی بهبهانی) در کرمانشاه بقتل رساندند. میرزا آقاخان نماینده کامل عیار فرهنگ ایرانی است. تحصیلات اصلی خود را در کرمان تمام کرد. ادبیات فارسی و عربی، تاریخ اسلامی و ملل و نحل، فقه و اصول و احادیث، ریاضیات و منطق، حکمت و عرفان، و طب قدیم را به شیوه آن زمان آموخت. معلم او در حکمت و طبیعیات حاجی آقا صادق از شاگردان ملا هادی سبزواری بود، بعلاوه عرفان و تاریخ فلسفه، و حکمت ملا صدرا و شیخ احمد احسایی را نزد حاجی سید جواد شیرازی معروف به «کربلایی» خواند. حاجی کربلایی در آن زمان قریب هشتاد سال داشت و سه سالی در کرمان می‌زیست. وی را به عمق دانش و بزرگی اخلاق می‌ستایند. میرزا آقاخان در تحصیلاتش ترقی بسیار درخشان نمود، بعلاوه چند کلمه‌ای زبان فرانسوی یاد گرفت، و مختصر زبان انگلیسی را پیش میرزا افلاطون زردشتی آموخت. همچنین تا اندازه‌ای که وسیله فراهم بود زبان فرس قدیم و زند و اوستا و پهلوی را تحصیل کرد، و در نوشته‌هایش به این معنی تصریح دارد. در رشته زبان‌های باستانی بعدها از آثار شرق شناسان فرانسوی بیشتر بهره یاب گردید. نقاشی هم می‌کرد، و نقشه‌های جغرافیا و اسطرلاب را خوب می‌کشید. این نیز مسلم است که در حدود سی سالگی که به اصفهان رفت از دانش جدید غربی چیزهایی به‌گوشش خورده بود. در اصفهان نزد ژوئیت‌ها زبان فرانسوی را بیشتر خواند، و در اسلامبول به حد خود تکمیل کرد.<sup>۱</sup>

از جمله هم‌درسانش در کرمان شیخ احمد روحی (۱۳۱۴-۱۲۶۳) بود که میرزا آقاخان او را بسیار عزیز داشت و همیشه «استادزاده» می‌خواند چه نزد پدر

۱. هشت بهشت، ص ۲۸۵.

۲. ماخذ اصلی ما در احوال خانوادگی و سابقه تحصیلات میرزا آقاخان در کرمان عبارتست از: شرح حال میرزا آقاخان به قلم شیخ محمود افضل کرمانی در مقدمه کتاب «هشت بهشت» و مقاله محمود دبستانی کرمانی در مجله یغما (شهریور ۱۳۲۸، ص ۲۵۵-۲۵۶). این دو نویسنده اطلاعات درستی در احوال میرزا آقاخان داشتند و خانواده او را خوب می‌شناختند. و افضل‌الملک برادر شیخ احمد روحی چندین سال با میرزا آقاخان محشور بوده است.



او (آخوند ملاجعفر) ادبیات فارسی و عربی خوانده بود. این دو یار دبستانی دوستان جانی بودند و همسفر و شریک رنج و راحت زندگی. بعدها دو دختر صبح ازل را به زنی گرفتند، و نیز به یک مسلک سیاسی پیوستند و هر دو سر در آن راه نهادند. همشاگردی دیگر میرزا آقاخان شیخ احمد ادیب کرمانی بود که بعدها تاریخ‌منظوم ایران باستان، اثر دوست قدیم و شهید خود را، به عنوان «سالنامه» منتشر ساخت.

چنانکه خواهیم دید تمام آن عوامل تربیتی و پیوندهای خانوادگی در ساختن شخصیت فکری و روانی میرزا آقاخان اثر مستقیم گذاشت. شیفتگی به تاریخ ایران باستان، بستگی به آئین زردشت، علاقه به حکمت و عرفان، عصیان علیه تعصب روحانی، و گرایش اولیه اش به اصول کیش باب همه زاده محیط پرورش اصلی و عکس‌العملش بود در برخورد با اجتماع. خاصه به دو عامل باید توجه زیاد داشت: یکی اینکه عرفان و تصوف نه تنها میراث خانوادگی میرزا آقاخان بود بلکه جامعه کرمان از کانون‌های معتبر نمو اندیشه‌های عرفانی و پیدایش فرقه‌های مختلف متصوفه بشمار می‌رفت و عرفای نامداری از آن دیار برخاستند. دیگر اینکه میرزا آقاخان در ولایتی تولد یافت و بزرگ شد که سهمناکترین صحنه‌های ظلم و خونریزی حکومت را به خود دیده بود و مخاطرات کشت و کشتار مؤسس دودمان قاجار فراموش نشدنی بود. خودش هم طعم تلخ بیدادگری‌های ستمگران را چشید. پس خشم و طغیانش علیه استبداد دولت کاملاً طبیعی است.

سیمای شخصیت میرزا آقاخان را می‌توان از خلال نوشته‌های خودش و گفته‌های کسانی که با او آشنایی و حشرو نشر داشتند شناخت. صاحب هوشی سرشار بود و حافظه‌ای فوق‌العاده نیرومند، و ذهنی تیز و متحرک و زود‌پذیر. از نظر روانی حالتی در خود فرو رفته و افسرده داشت. دیر به سخن می‌آمد، اما چون زبان می‌گشود مسلسل می‌گفت، و همین که لب فرو می‌بست سکوتش عمیق و محزون بود. سری پر شور داشت و خاطری تند و آتش‌وش، زود به هیجان می‌آمد و بیقرار می‌گشت و آنچه در دل داشت به زبان می‌آورد. قلبی پاک داشت و ضمیری صافی، اما به گاه درشتی چون سوهان بسود. آزاده بود، تن به ناحق نمی‌داد و در برابر زورمندان



کرنش نمی‌کرد. همین بود که تاب پیداد نیاورد، از مال و زندگی دست شست و رخت از وطن بربست. ولی تار و پود وجودش بافته شور ملی بود، و در دیار غربت پیوسته چشم به وطن داشت - همان وطنی که سرانجام او را به خاک و خون غلطانید. تا حدود سی سالگی در کرمان زندگی کرد و به تحصیل و تدریس و تألیف اشتغال داشت. کتاب دضوان را به تقلید گلستان سعدی در بیست و پنج سالگی شروع کرد. چون پدرش در گذشت دارایی و املاک خانوادگی تحت اختیار او درآمد. اموال موروثی او را پنجاه هزار تومان نوشته‌اند.<sup>۱</sup> در همان اوان یعنی در ۱۲۹۸ عمل «ضابطی» مالیات بردسیر را قبول کرد. ظاهراً خدمت دیوانی برخلاف میلش بود و خود به آن کار نپرداخت و عاملینی گماشت. حکمران کرمان (عبد الحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما پسر فیروز میرزای فرمانفرما) مردی بود آزمند و ستمکار، و وزیرش (میرزا سید کاظم وکیل الدوله) بدتر از اربابش سیه دل و نابکار. میان میرزا آقاخان و حکومت کرمان بر سر امور دیوانی و مالیات اختلاف افتاد - تن به زورگویی نداد و کار به ستیزه کشید. لاجرم زندگی وهست و نیست خود را رها کرد، به عنوان شکار از کرمان خارج شد و با اسب مخفیانه از راه یزد عازم اصفهان گردید (ظاهراً به سال ۱۳۰۱). این پیشآمد تأثیر روانی عمیقی در آئینه خاطرش بخشید. ظلم دیوان و آوارگی از وطن را هیچگاه از یاد نبرد. وصف حالش شنیدنی است: همین که حکومت کرمان پس از ملکزاده فیروز به پسرش که «از حلیت عدل و کسوت عقل عاری بود» مقرر گشت، صفات رذیله‌اش شدت گرفت.

«کیمیائست عجب دولت دنیا و جهان

که پدیدار کند جوهر ناپاک و حرام»

«از فرط آزی که داشت دست تعدی دراز و چشم طمع بر حقوق و اموال مردمان باز کردی... گناه دانش و غیرت در نزد من بیش از گناه ثروت مهم می‌نمود، و همیشه روح غیرت و مردمی پایمال کردن خواستی - از آنکه می‌دانست مردم خردمند غیور هرگز از حرکات ناپسند و اطوار ناگوارش اغماض نمی‌کنند



و متحمل بار جور و گزندش نمی شوند.

«مرد خردمند کی سکوت گزیند

چون نگردد مردمان به چنگ دد و دام

خود نپسندد که دیو سرکش و ارون

خون کسان را چو باده ریزد در جام»

«... جمعی که این حال بدیدند... به بلای محن و جلای وطن راضی شده

از آن ورطه سخت بیرون کشیدند... من نیز از جمله آنان بودم... و با وجود علاقه

بسیار ترک اموال و دیار گفتم و از هر گونه حیثیات خود گذشتم و این قطعه را بدو

نو شتم:

«ای که خلقی همه گرد سرخود گردانی

این روش از تو نه زیبنده بود گر دانی

حالیا سیل جفای تو که بنیادم کند

خود مگر فکر حکیمانه کند بنیانی»<sup>۱</sup>

باز می گوید: «در آن قربت از کبریت جور ایام راه غربت گرفته، و از تطاول

ابنای زمان به زبان آمده، و از زبان خود به زحمت و زیان بود... قضا را دست تقدیر

از ساخت ایران به سیاحت روم انداخت و از آن مرز و بوم آواره و محروم ساخت»<sup>۲</sup>.

وقتی که به اصفهان رسید لباس «خوانین کرمان» برتن داشت. و صاحب يك

اسب بود و يك خورجین و يك تفنگ دولول. آن لباس را بیرون افکند، اسبش را

فروخت و با پول و پله ای که همراه داشت زندگی ساده ای ترتیب داد<sup>۳</sup>. در این زمان

کانونی از اهل علم و ادب در اصفهان تشکیل گردیده بود، و بعضی اندیشه های نو و

مترقی به آنجا راه یافته، گاه به گاه از کسانی چون شیخ محمد منشادی یزدی،

روحانی روشن بینی که به کفرش متهم می کردند، سخنان پرشوری شنیده می شد.

۱. ضوان.

۲. ایضاً.

۳. میرزا یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۱، تهران ۱۳۳۶ ش، ص ۶۶.



میرزا آقاخان به زودی به کمال و دانش شهرت یافت و جای خود را باز کرد. نزد ظل‌السلطان حکمران اصفهان شناخته و مغرز گردید، و مقام «نایب اشکی آقاسی» به او داده شد. و این شغل بهیچوجه به او نمی‌برازید. حاکم کرمان علیه او نامه‌ای به والی اصفهان نوشت. آن شکایت با ناسازگاری او با روش فرمانروایی ظل‌السلطان باعث شد که از شغل دیوانی برکنار گردد. پس با شیخ احمد روحی که از کرمان آمده بود رهسپار تهران شد (اوایل ۱۳۰۳).

در تهران به مقام دادخواهی برخواست و از تعدی‌های حکمران کرمان به دولت شکایت برد. از سوی دیگر ناصرالدوله تقاضا داشت میرزا آقاخان را دستگیر کنند و به کرمان بازگردانند. اما صدراعظم امین‌السلطان موافقت ننمود. قرار شد میرزا آقاخان از شکایت خود دست بردارد و از پایتخت برود. اغلب نوشته‌اند از تهران عازم اسلامبول گردید. این روایت درست نیست. نخست به مشهد رفت، و مدت کوتاهی در کتابخانه قدس رضوی به مطالعه پرداخت. در آنجا با شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزای قاجار آشنایی یافت و او شرح ملاقاتش را با میرزا آقاخان گفته است.<sup>۱</sup> سپس از مشهد روانه رشت شد، و از راه تبریز و بادکوبه رهسپار اسلامبول گردید. او آخر سال ۱۳۰۳ به پایتخت عثمانی رسید. اینکه اغلب نوشته‌اند در ۱۳۰۵ به اسلامبول رفته است صحیح نیست چه در مقدمه رضوان و ریحان تصریح نموده که کتاب رضوان را در سال ۱۳۰۴ در اسلامبول تمام کرده است. پس در آن سال در عثمانی می‌بوده است.

میرزا آقاخان و روحی پس از یکی دو ماه توقف در اسلامبول به قصد دیدار صبح ازل به قبرس رفتند، و بسا دو دختر صبح ازل ازدواج کردند.<sup>۲</sup> بعد به شام

۱. هفتاد و دو ملت، مقدمه محمدخان بهادر، ص ۶۷.

۲. زن صبح ازل به نام بدری جان خانم از اهل تفرش و خواهر میرزا آقاخان کج کلاه بود. از او دو دختر داشت: یکی رفعت‌الله خانم که زن میرزا آقاخان کرمانی شد و پس از کشته شدن شوهرش دیگر ازدواج نکرد. دیگر طلعت‌الله خانم زن شیخ احمد روحی که پس از قتل شوهرش به ازدواج حاجی مهدی امین پسر منجم بساشی درآمد. (این اطلاعات از آقای علیمحمد قاسمی کسب شد).



رفتند و پس از مدت کوتاهی به اسلامبول باز گشتند. این دو یار یکدل همکیش تا ذیحجه ۱۳۱۳ در عثمانی روزگار گذراندند و دوماه بعد در تبریز کشته شدند.

میرزا آقاخان در آغاز اقامت در اسلامبول سخت تنگدست بود، و چون بیمار گشت در بیمارخانه بینوایان بستری گردید. به خانواده اش در کرمان روی آورد. اما محبتی ندید، و حتی به نامه هایش جوابی نرسید. در واقع مادر و برادرش عبدالمظفرخان سرتیپ با زد و بندهای شرعی وی را از ارث پدر محروم ساختند. این ناکامی بر نامرادی های زندگیش افزود.

در اسلامبول با میرزا محسن خان معین الملک سفیر وقت ایران رفت و آمدی داشت. میرزا محسن خان مرد نیکی بود و قدر میرزا آقاخان را می دانست. اما چندی نگذشت که عوالم آشنایی آنان به سردی گرائید. شاید نوشتن مقالات انتقادی میرزا آقاخان در روزنامه اختر اسلامبول خود علتی در این امر باشد، و معین الملک خود را در محظورات سیاسی می دیده است. میرزا آقاخان هم از سفارت ایران دامن فراچید، ولی انصاف را از دست نمی دهد و از میرزا محسن خان به آن «ذات ارجمند» یاد می کند.<sup>۱</sup> همین اندازه در بیان سرگذشت خود می نویسد: در دستگاه سفارت «به حسن توجهی نایل نگردیدم و روی تفقدی ندیدم».

«در میخانه هر چه کویدم

مگر آنجا نبود کس بیدار

یا کسی اندرون خانه نبود

نه مرا خود نبود آن مقدار»

گذشته از آن تنی چند از «روباه سیرتان مستمع گشته در مقام ایذاء و آزارم برآمدند، و خود را در چنان فلاکت و تنگدستی مغبوط آنان یافتیم. لاجرم فی الجمله از آمال و امانی خود کاسته، گوشه فراغت و توشه قناعت خواستم...».

۱. (ضوان). (اما در نامه های خصوصی خود به میرزا ملکم خان از میرزا محسن خان انتقاد می کند).



«گیرم که بر سر است ز کیوان ترا هنر  
اندر محاق باش گرت نیست مشتری  
آنجا که گوهر است ز خرم مهره پست‌تر  
کالای خویش گونکند عرض گوهری»<sup>۱</sup>

از جفای روزگار آشفته و دلفکار است، و از غم غربت و ناکامی‌های زندگی  
شکایت دلسوز می‌کند. در رضوان باز حکایت دل دارد:

«هنوزم در وادی روزگار اولین سفر بود و چون نو سفران از مخاطرات راه  
بی‌خبر». شبی در اثنای مقاولات «از بدبختی و حسرت و وطن عزیز بیاد آوردم و به  
دیدۀ عبرت در احوال آن بیچارگان دور از انوار نظر کردم. و افسوس خوردم  
که آن بدبخت مردم چون ظلماتیان هنوز غیر از سپیدی روز ندیده، و جز سیاهی  
شب نشنیده‌اند. و گوئیا همه در ظلمت عمر به پایان آورده‌اند. پس شکر خدای بجا  
آوردم. و خود را نیک‌بخت شمردم که اگر چه پی سپر براری و بهار گشتم، و تجارب  
دی ماه و تیرم در عنفوان جوانی پیر نمود ولی رخت نجات از آن ورطۀ خطرناک  
بیرون بردم و از چنان خراب‌آبادی خلاصی یافتم...

«گر بگذری ای صبا به کرمان روزی

بر گوی بر آن مردم نادان از من

گر زندگی آنست که دارید شما

آوارگی کوه و بیابان از من»

«... چون آهویی تیر خورده گمان می‌کردم که برای رفع رنج خود به هر

سو تگ و پو زند، ولی پیکان خدنگ جانکاهش همه جا با او همراهی کند. به هر

سو نظر می‌انداختم و سیلاب سرشک از چشم جاری می‌ساختم.»

«یاد وطن رنج فزاید بسی

خاصه اگر هست قرین محن



آن وطنی کش بود اندوه بهر  
چبود از آن بهره اهل وطن

<http://www.golshan.com>

...

ای دل از بستگی کار شکایت تا کی  
که نسیم سحری غنچه دل بگشاید»

در ماه‌های آخر اقامت خود در عثمانی نیز این ابیات را می‌سراید:

«مرا تا چه کردم که چرخ بلند  
از آن خاک پا کم به غربت فکند  
به روم از برای چه دارم وطن  
که زندان بد این ملک بر جان من  
خوشا روز گاران پیشین زمان  
که بودم به ایران زمین شادمان»<sup>۱</sup>

چون به عثمانی رسید حاکم کرمان خواست او را به ایران بازگرداند. پیشکار کرمان وکیل‌الدوله نامه‌ای به میرزا آقاسخان نوشت و به ظاهر دلجویی و مهربانی نمود. پاسخش را به طعنه داد:

وزیر کرمان که «به غایت اجوف» بود و «زشتی صورتش برخیزت سریرت  
گواهی دادی» پس از مهاجرت من از وطن «از درخیرخواهی» نامه‌ای فرستاد و  
نوشت: این چه قیاس و درایت است که «به دیدن پاره‌ای ناملایمات تاب نیاورده،  
یکباره دست از هستی خود شستی و ترک علایق زندگی و اوضاع دنیوی گفتی...  
در انجام نامه پس از عرض مبلغی نکوهش و اندرز به سوگندهای سخت استقبال  
مرا کفالت کرده و از بهر آتی هر گونه تأمین داده بود». در جوابش گفتم: آنچه آن  
جناب در مقام خیرخواهی مرقوم داشته‌اند «همه عین منطق و صوابست و موافق رأی  
اولوالالباب». ولیکن مرا دیگر «تاب مقاومت و یارای ملازمت آن سبع مستقیم-  
القامه‌ام نیست... که از فرط نادانی و غفلت دائماً دل به دست جلادان نفس داده



و سربه فرماندهان آرزو و هوس نهاده است». و اما اینکه آن حضرت هر گونه اطمینان و امنیت داده و اصلاح حال مرا به گردن گرفته‌اند به پاسای ادب همین قدر عرض کنم که «خود شخص آن جناب را با آن همه سوابق خدمت درین گرداب هولناک پیوسته چون کشتی طوفانی در معرض خطر می‌بینم. و اگر احیاناً خود جنابعالی این معنی را حس نکنند به عینه ناخدایی سرسام را مانند که در میان يك فاجعه بحری امواج چهارموجة اضطراب را نسیم شرطه سعادت خود می‌پندارد». «بسه حسن تصادف» شبی امیرزاده را آتش خشم افروخته گشت، بفرمود او را از فراز ابوانش به زیر انداختند. هر چه مالک بود از وی بگرفتند. آن وزیر به فاصله اندك «به سكتة ملیح در گذشت و به درك سعید و اصل گشت». چه «هر کس خون مظلومان را در شیشه کند تا خاطر ظالمی بدست آرد حق سبحانه و تعالی همان ظالم را بر گمارد تا دمار از روزگارش بر کشد»<sup>۱</sup>.

در اسلامبول جرگه‌ای از ایرانیان بوجود آمده بود که در میانشان مردمی بیدار دل از تاجر و معلم و نویسنده و شاعر بودند. از آن جمله بود میرزا حبیب اصفهانی دانشمند نواندیش، و صاحب بعضی تألیفات تازه مثل غرائب عوائد ملل، و دستور زبان فادسی. میرزا آقاخان با آن کسان آشنایی و دوستی پیدا کرد. و مدتی در خانه میرزا حبیب می‌زیست، و به قراری که نوشته‌اند با وی در تألیفاتش از جمله ترجمه کتاب حاجی بابا همکاری می‌نمود<sup>۲</sup>. در آن دیار غربت میرزا آقاخان از دو سه راه امرار معاش می‌کرد: نویسندگی در روزنامه اختر، تدریس زبان و ادبیات فارسی و عربی و علوم اسلامی به ایرانی و ترک و فرنگی. بعلاوه از طریق رونویس کردن کتاب‌های خطی کمک خرجی تحصیل می‌نمود. رو بهم رفته به قدر گذران روزانه عایدی داشت.

روزنامه اختر یگانه روزنامه فارسی بود که در آن زمان در خارج ایران انتشار می‌یافت. آقا محمد طاهر تبریزی آنرا در ۱۲۹۲ برپا کرده بود و حاج میرزا مهدی

۱. رضوان.

۲. افضل الملك، مقدمة هشت بهشت، ص «ح». حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۵۹.



معروف به اختر سمت مدبری آنرا داشت. در آغاز تأسیس بعضی کمک‌های مالی از جانب دولت ایران به آن می‌رسید و در حقیقت سفیروقت ایران میرزا محسن خان معین‌الملک (مشیرالدوله بعدی) در برپا کردن آن دخالت داشت. اختر از حمایت دولت عثمانی نیز برخوردار بود. روزنامه‌ای بود مترقی و رویهم رفته تجدد خواه، اما صاحب آن سودجویی‌هایی هم داشت. میرزا آقاخان مقاله‌های متعددی در انتقاد ادبی و سیاسی در آن می‌نوشت. رویه انتقادی اختر خواه و ناخواه مورد پسند دربار ناصرالدین شاه نیفتاد و ورود آن به ایران ممنوع گردید. اما مخفیانه می‌رسید و توزیع می‌شد. هویت میرزا آقاخان یعنی نویسنده بعضی از آن مقالات انتقاد آمیز شناخته شده بود و گفته‌اند هر وقت ناصرالدین شاه نام میرزا آقاخان را می‌شنید از خشم پای بر زمین می‌کوبید و لب‌های خود را می‌گزید.<sup>۱</sup> این خود طبیعی بود. همیشه استبداد دشمن فکر و دانش است و دانش و فکر همیشه دشمن استبداد، چنانکه اهل استبداد هیچوقت تاب انتقاد ندارند، و مردم هوشمند آزاده هیچگاه از انتقاد باز نمی‌ایستند مگر اینکه روحشان را به اهریمن بفروشند.

همکاری میرزا آقاخان با روزنامه اختر چند سالی ادامه یافت، بعد از آن کناره جست. خود اینطور می‌نویسد: آقا محمد طاهر «پاره‌ای خفیه‌کاری‌های دزدی» در مطبوعات می‌کند. «از بس من خلاف وجدان کاری‌های او را دیدم» ناچار او را ترك کردم. او هم مبلغی حقوق مرا نداد و حالا «رابطه ظاهری و باطنی درمیانه مقطوع است».<sup>۲</sup> میرزا حسین شریف داماد صاحب اختر نا جوانمردی دیگری کرد که او را خیلی برآشفست: از میرزا آقاخان خواسته بود کتابی در عقاید فرقه شیخیه و بایه بنویسد و گفته بود آنرا برای یکی از دوستان انگلیسی خود می‌خواهد. قرار بود حق التألیفی هم به او بدهد. میرزا آقاخان می‌نویسد: «بنده گول آن حیوان مکروه و جانور منفور را خورده، چندی زحمت کشیده، مقاصد او را تدوین نمود».<sup>۳</sup> ظاهراً

۱. حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲. نامه میرزا آقاخان به ملک، عید فطر [۱۳۱۵].

۳. نامه به ملک بدون تاریخ.



همین که مناسبات میرزا آقاخان با اختربرهم نخورد میرزا حسین شریف نه تنها حق التألیف نویسنده را نداد بلکه جمعی از ایرانیان را به‌خانه خود خواند و آن کتاب و روزنامه قانون را که وی توزیع کرده بود ارائه داد، و گفته بود: ببینید این شخص «دشمن دین و دولت و ملت است، باید او را سنگسار کرد».<sup>۱</sup>

از آن‌پس از راه تدریس در دبستان ایرانیان در اسلامبول روزگاری گذرانید. بعلاوه به چند نفر از بزرگان عثمانی و اروپایی و بعضی ایرانیان «ادبیات زبان پارسی و پاره‌ای معلومات شرقی» درس می‌داد. از جمله نام این کسان را می‌برد: رضا پاشا وزیر عدلیه، خلیل ادهم رئیس موزه همایونی، موسیو «هویار»<sup>۲</sup> خاور-شناس و مترجم سفارت فرانسه، عبدالحمیدخان غفاری کاشی و صادق‌خان سلماسی.<sup>۳</sup>

مدت قریب ده سال اقامت میرزا آقاخان در عثمانی دوره جدید تحول فکری اوست. پیش از آن شخصیت علمیش صرفاً پرداخته فرهنگ فارسی و اسلامی بود، اما زمینه تحول ذهنی او آماده، چون در منطق و حکمت مطالعات وسیع داشت گرایش فکری او عقلی بود، و چون در خانواده عرفان و میان اهل تصوف پرورش یافته وارث آزاد فکری. چون ادبیات فارسی چندین قرن در حالت رکود و بلکه تنزل بود قریحه سخنوریش به مجرای تقلید افتاده بود، و چون فلسفه اسلامی چندین قرن در کسوف فرو رفته حد اندیشه‌های فلسفیش به حکمت ملاصدرا منتهی می‌گشت. و چون عقاید تشیع گرفتار جمود روحانی گردیده بود زمانی به بابیگری گرائید که به يك معنی عصیان بود علیه سختگیری و تعصب. هر چند بعداً مثنوی خرافات بر توده خرافات افزود. وسعت دانش او را در علوم اسلامی از شرحی که شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزای قاجار گفته می‌توان شناخت. شیخ‌الرئیس که خود دانشمند و شاعر و فقیه و حکیم بود میرزا آقاخان را در مشهد یسعی درست پیش از

۱. ایضاً.

۲. مقصود C. Huari مؤلف کتاب‌های مختلف از جمله «تاریخ تمدن ایران باستان» و مقالاتی در آئین باب است.

۳. آئینه سکندری، ص ۵۸۵-۵۷۹.



عزیمت او به اسلامبول ملاقات کرد. آنچه دربارهٔ مراتب علمی میرزا آقاخان که در آن زمان سی و سه سال داشت نقل کرده شگفت آور است. و به هر حال عقیدهٔ همقطار عالمی را روشن می‌سازد: «موضوعی نبود که در میان نیاید و میرزا آقاخان مانند نهنگ امواج ادله و براهین را مغلوب آراء و معلومات خود نسازد. ارسطو و لقمان و کلیهٔ حکمای یونان را یکی پس از دیگری از بریان، و هر موضوعی را توضیح کرده عیان می‌نمود. تا بر سر مذاهب رسیدیم. میرزا آقاخان قرآن را قسمی تفسیر و آیات را بیان می‌نمود گوئی از اصحاب نبی بوده و تفسیر را از حضرت امیر-مؤمنان فرا گرفته است. احادیث و سنت را به سان متبحری سنی یا امام شافعی و ابوحنیفه توضیح کردی. مذاهب شیعی را به نوعی بیان می‌نمود که از تلامذ حضرت صادق بوده، مذاهب فرق شیعی و بابی و دیگران را به سان واضعین اصلی آنها می‌دانست، و بسط سخن در نکات و مشکلات آنها می‌نمود»<sup>۱</sup>.

در این مرحله از جهان علم و اندیشه سیر می‌کرد که به اسلامبول رسید. زبان انگلیسی را کمی بیشتر از سابق یاد گرفت، زبان ترکی اسلامبولی را هم آموخت. و از همه مهمتر زبان فرانسوی را به حد خود تکمیل کرد. و این کلید تازه‌ای بود که دنیای دانش و هنر جدید را به روی او گشود<sup>۲</sup>. پس ذهن معرفت پژوهش بکار افتاد. برخی آثار اندیشه‌گران عصر روشنایی را مطالعه کرد، در آرای فلسفی و علمی قرن هجدهم و نوزدهم تعمق نمود. و با افکار نحلّه‌های مادی تاریخی و سوسیالیسم و آنارشیزم و نهیلیسم آشنا شد. از آن گذشته با برخی از خاورشناسان اروپایی دوستی یافت و زند و اوستا و پهلوی را بیشتر خواند. همچنین با بزرگان

۱. مقالهٔ محمدخان بهادر، ضمیمهٔ هفتاد و دو ملت، ص ۶۷. آن مطلب را خان بهادر از قول شیخ‌الرئیس نقل کرده است.

۲. به شرحی که خواهد آمد در نامه‌ای که به میرزا ملکم‌خان نوشته و تقاضای شغل معلمی زبان و ادبیات فارسی را در مدارس علوم شرقی اروپا کرده بود به راستی می‌نویسد: «زبان فارسی و عربی را با قواعد و ادبیات آن مکمل می‌دانم، ترکی به قدر ضرورت بر ترجمه مقتدرم، فرانسوی را به قدر افادهٔ مرام تحصیل کرده‌ام. و همچنین انگلیسی را مخصوصاً مشغول تحصیل» (نامه به ملکم بدون تاریخ [۱۳۵۸]).



عثمانی حشرو نشر پیدا کرد و خاصه با منیف پاشا وزیر دانشمند آزادمنش صمیمیت بهم رسانید. بعلاوه در محفل تجدد خواهان ترك شهرت یافت و از نهضت فکری عثمانی و عقاید فرقه «ترکان جوان» آگاه گردید. آن دوره نمو شخصیت عقلانی و قریحه هنر آفرین میرزا آقاخان است. تحول فکری او همه جانبه بود: در قلمرو سخنوری از سنت ادبی زمان دست کشید و به مکتب رئالیسم پیوست و به يك معنی از تقلید پیشینیان روی بر تافت و به ولتر و روسو روی آورد. در اقلیم حکمت از فلسفه اولی برید و به فلسفه مادی و اصالت طبیعت گرائید. از بحث در مجهولات ذهنی خسته شد، و داعی مذهب عقل گردید. به سنت تاریخ نویسی پشت پا زد، و به تفکر در علل ترقی و تنزل ملل و فلسفه تاریخ پرداخت. در تمام رشته‌های هنر و دانش و فن محور اندیشه‌هایش ترقی هیئت اجتماع بود: هنر و ادب باید خدمتگزار جامعه باشد، حکمت و منطق بساید روشنی بخش حقیقت اشیاء و پدیده‌های طبیعی و آموزگار ملل گردد، دین باید از نظر آثار مدنی آن مسورد ارزشیابی قرار گیرد تا عامل هوشیاری اذهان شود نه سبب کوری و نادانی. و خلاصه علم باید در راه ترقی جامعه انسانی بکار افتد. فقط روح بزرگ ناسیونالیسم او بود که رویهم رفته دست نخورده ماند. در واقع آن هم در برخورد با ایدئولوژی ناسیونالیسم اروپایی نمود یافت.

گفتیم که سرچشمه اصلی نواندیشی‌های میرزا آقاخان جهان مغرب بود. خاصه از آثار متفکران فرانسه الهام گرفته است؛ تأثیر آنرا در هر قسمت مطالعه خواهیم کرد. بعلاوه از هوشمندان ایران از میرزا فتحعلی آخوندزاده، سید جمال‌الدین - اسدآبادی، و میرزا ملکم‌خان متأثر شده است؛ با اسدآبادی و ملکم در مبارزه‌های سیاسی بار و همکار بود. سرش در آن راه بر باد رفت.

یکی از دوستانش از راه دلسوزی می گوید: «اگر تنها در محیط تفحصات علمی و تنقیدات ادبی ثبات ورزیده، پای از آن دایره بیرون نهاده بود شك نیست که خدمات فکری نمایان از آن مرحوم مشهود می گردید، و از متبحری چنین جوان



و نادرا الوجود البته ثمرات نافع اقطاب می شد<sup>۱</sup>. اما ندانسته اند که تنها کار پژوهش و سیر و سلوک فلسفی خاطر پر شور او را آرام نمی ساخت. او شخصیت دیگری هم داشت که باز می نمایم.

تأثیر میرزا آقاخان در اجتماع ایران نیز موضوع مهم و قابل مطالعه ای است. چنانکه خواهیم دید از زمان انقلاب مشروطیت تا عصر ما برخی از اهل فکر و قلم از اندیشه های او الهام گرفته اند. از جمله باید از میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و احمد کسروی نام ببریم. اتفاقاً این دو مرد آزاده شهامت مند نیز به سرنوشت پیش-کسوت خود گرفتار آمدند. هر سه در راه عقاید و افکار خود سر بر کف نهادند.

این را هم بگوئیم که از خاورشناسان خاصه «ادوارد براون» انگلیسی و «کلمان هوار» فرانسوی از بعضی از آثار میرزا آقاخان مستقیماً استفاده برده اند. براون با میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی مکاتبه داشته و در تحقیقات خود درباره آئین باب از کتاب هشت بهشت زیاده بهره گرفته، و در واقع همان وجهه نظر را بیان کرده است. هوار مترجم سفارت فرانسه در اسلامبول چنانکه دیدیم نزد میرزا آقاخان «معلومات شرقی» می آموخت. او نیز راجع به بعضی از فرقه های دینی از جمله حروفیه و بابیه مقالاتی دارد.



آمدیم بر سر کارنامه سیاسی میرزا آقاخان که فصل مهم زندگی پرماجرای اوست. او در زمره هوشمندانی نبود که غرق اندیشه های خویش باشند و در فانوس خیال خود بسر برند. بلکه برای افراد خاصه صنف متفکران و نویسندگان مسئولیت مدنی قطعی می شناخت، و نسبت به فرزندگان گوشه گیر حاشیه نشین زبان طعنش باز است. فکر اجتماعی وی کوشش و مبارزه است؛ پس گام به میدان پیکار سیاست نهاد.

فصلی از آنرا همکاری با میرزا ملکم خان در انتشار روزنامه قانون و نشر مرام

۱. میرزا حسین خان دانش، ایوان مداین، نقل از مقاله خان بهادر، ضمیمه «هفتاد و دو ملت».



و ایجاد «حوزه آدمیت» در اسلامبول تشکیل می‌دهد. و قسمت دیگرش را اشتراك مساعی با سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌سازد. چگونگی مناسبات میرزا آقاخان با ملکم هیچ دانسته نشده، و آنچه درباره همکاری‌هایش با سید جمال‌الدین گفته‌اند آشفته و نارساست. هر دو مطلب را روشن می‌کنیم. و چنانکه خواهیم دید با هر دو یار و همراز بود، اما وجهه نظرش با هر دو تفاوت داشت، و خود صاحب رأی و استقلال فکر بود.

نامه‌های خصوصی میرزا آقاخان به ملکم روشنگر فصل اول دفتر مجاهدات سیاسی اوست، بعضی از جهات فکری او را نیز آشکار می‌سازد، و همچنین درباره اسدآبادی و آینده سرنوشت او و خودش نکته‌های بسیار مهمی را بدست می‌دهد. تا پیش از طغیان ملکم علیه دربار ناصرالدین شاه و تأسیس روزنامه قانون (۱۳۰۷) هیچ دوستی و رابطه مستقیمی میان ملکم و میرزا آقاخان وجود نداشته، همدیگر را دورادور می‌شناختند. انتشار قانون در دوسنی را باز کرد، و شماره‌های آنرا ملکم برای میرزا آقاخان فرستاد. این مقدمه همکاری صمیمی سیاسی شد و به یکدلی و یگانگی میان آنان رسید. با تبعید میرزا آقاخان به طرابوزان (۱۳۱۲) رشته همکاری آن دوبه ضرورت از هم بگسلید. میرزا آقاخان قصد سفر اروپا را داشت اما کامیابی نیافت. هر دو شایق دیدار هم بودند اما هیچوقت روی هم را ندیدند.

میرزا آقاخان انتشار قانون را شادباش می‌گوید و خجسته‌گی آنرا آروز دارد:

۱. در مجموعه اسناد مدارک میرزا ملکم خان که چندین سال پیش از طرف خانواده‌اش به «کتابخانه ملی» پاریس واگذار گردیده تعداد سی و چهار نامه از میرزا آقاخان به ملکم موجود است. این نامه‌ها را از اوایل ۱۳۰۸ تا اواخر ۱۳۱۱ نوشته، و ظاهراً با تبعید میرزا آقاخان به طرابوزان دنباله مکاتبات قطع شده است. اما جواب‌های ملکم بدست ما نرسیده و معلوم نیست چه شده است. همین قدر می‌دانیم که ضمن نامه ۱۲ ربیع الاول [۱۳۱۱] در پاسخ سفارش ملکم مبنی بر اینکه کاغذهای او به دست مردم نامتعهد نیفتد به ملکم می‌نویسد: «مرقومات سرکار عالی را محفوظاً در جای محرمی گذارده و از آنها کتابی تشکیل خواهیم داد. نه در آنها يك نقطه خلاف انسانیت و حقیقت است؛ و نه بنده از گفتن و داشتن سخن حق ترس و خوفی دارم».



«تبریک می گویم این شرکت مبارک را به این امرخیر که موجب نجات و سعادت ملت فلك زده ایران می باشد، و تهنیت می گویم همت بلند و فطرت ارجمند بانی و مؤسس این امرخطیر و فیض عظیم را که به سابقه عزم راسخ کمربرایقاظ ملت از خواب غفلت بسته استقامت و دوام در این نامه شعشه بارضیاء پاش [را] خواهانم»<sup>۱</sup>. باز خطاب به «مؤسسين قانون آدمیت» می نویسد: «نوی قانون و صدای آدمیت شما مانند نفخة اسرافیلی در قیامتگاه عشق است، و به نفخات روح بخش عیسوی در قلوب و قوالب حیات جدید و زندگانی جاوید می دهد»<sup>۲</sup>. ضمناً برای ترقی روزنامه قانون نکته جویی و انتقادهای سنجیده ای می کند: یکی اینکه قانون ماهی دوشماره منتشر گردد. دیگر اینکه از سیاست سایر دولت ها و علم ثروت ملل و تجارت و اختراعات علمی جدید و اخبار مهم گفته شود. این باعث خواهد گردید که ده هزار نفر مشترک در قفقاز و عثمانی و ایران و هندوستان پیدا شود. از همه با معنی تر این است که فصلی در «تحقیق عمر دول و اسباب ترقی و تنزل هر ملت، و ذکر اینکه هر دولت و ملت چه کردند و به چه وسیله از حضيض بدبختی و ذلت و مسکنت خودشان را به اوج سعادت رسانیدند، و هر دولت به چه قسوه ای ظهور کرده، و به چه قوت زنده بود، و شوکت آن به کجا منتهی شد، و اسباب اضمحلال و پامال شدن فلان ملت چه بود، و نتیجه غفلت و نفاق فلان مملکت به کجا انجامید بنویسد و شرح دهید خیلی خوبست»<sup>۳</sup>. از آن گذشته «هرگاه بعضی عبارات مستهجن را از قبیل قاطرچی و آبدار و امثال آنها از این نامه پاک بردارید به متانت و بی غرضی نزدیکتر است»<sup>۴</sup>. (آن الفاظ را ملکم در اشاره به میرزا علی اصغر خان امین السلطان و سابقه خانوادگی او بکار برده بود).

در راه نشر و بسط روزنامه قانون آماده همکاری و جانبازی است. به ملکم

۱. نامه به ملکم، ۵ ربیع الثانی ۱۳۰۸.

۲. ایضاً، نامه بدون تاریخ.

۳. ایضاً، نامه بدون تاریخ.

۴. ایضاً، نامه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۸.



می‌نویسد: «دلّم از دست هرج و مرج اوضاع ایران صدبار بیشتر از همه شماها خون است»<sup>۱</sup>. و «در صورتیکه می‌دانید وسیله معاشی برای بنده در آن جا پیدا می‌شود مرا به لندن برسانید و آنوقت هنرمردان جنگی را ببینید». و به این مقصود حاضر بود در یکی از مدارس علوم شرقی لندن شغل معلمی پیش گیرد. هرگاه این کار فراهم نباشد «باز هم در خدمت و قدارکاری مقاصد شما به هر قسم حاضرم... در خدمت به انسانیت با الفطره عزمی راسخ و همتی ثابت دارم. من زلاحول آن طرف افتاده‌ام»<sup>۲</sup>.

از چند طریق با دستگاه روزنامه قانون همکاری داشت: تبلیغ روزنامه میان ایرانیان و برخی از بزرگان عثمانی، فرستادن آن برای کسانی در ایران و بین‌النهرین، و گزارش کردن اخبار و ارائه طریق در نشر حوادث مهم سیاسی ایران. به علاوه در مجموعه اسناد ملکم اوراقی به خط و نام میرزا آقاخان ملاحظه می‌شود که نکته‌هایی را از زبان افراد ساختگی از شهرهای مختلف ایران برای درج در قانون نوشته است. نمونه‌های آنرا در قانون می‌بینیم و در اصل این سبک خود ملکم است. با انتشار قانون میرزا آقاخان دلگرم و امیدوار می‌گردد. در تأثیر آن می‌نویسد: سخنان قانون همه جا پراکنده می‌باشد «و هر کس اگر هم برای ارمغان و سوغات بوده چند نسخه به ایران فرستاده» است<sup>۳</sup>. جای دیگر دارد: «متعلمین دارالفنون و کسانی که ذوق علم را فهمیده‌اند فدوی اوراق قانون شده‌اند. شما را به خدا مستقیم و پایدار باشید»<sup>۴</sup>. این می‌رساند که با یاران و همفکران ملکم و آزادیخواهان ایران ارتباط مستقیم برقرار کرده بوده. همچنین اطلاع می‌دهد که: از طرف دستگاه

۱. ایضاً، نامه ۵ ربیع الثانی ۱۳۵۸.

۲. ایضاً، نامه بدون تاریخ [۱۳۵۸] به امضاء «عبدالحسین کرمانی».

۳. ایضاً، نامه بدون تاریخ.

۴. ایضاً، نامه بدون تاریخ [۱۳۵۸].

۵. دلیل دیگری هست که همکاری میرزا آقاخان را با بعضی از آزادیخواهان ایران در همین تاریخ تأیید می‌کند: میرزا آقاخان رساله «انشاء الله ماشاء الله» را در رجب ۱۳۱۵ نوشته است. نسخه‌ای از آن (به خط پدرم) در تصرف نگارنده می‌باشد که تاریخ تحریرش رمضان



«نکبت بار» حکومت وقت توسط سفارت اسلامبول به دایرة گمرک عثمانی نامه رسمی نوشته شده خواسته اند «در بارهای تجار یا چنته های رهگذران اگر نسخ قانون ببینند بگیرند و خبر بدهند»<sup>۱</sup>. راجع به داستان امتیاز نامه رژی و جنبش ملی در برانداختن آن می نگارد: ایرانیان اسلامبول «عجب معنی اتفاق را پی برده اند». چنان اجتماعی کردند و تند زبان شدند که سفیر هر استاگ گردید و یک فوج ژاندارم خواست تا مبادا به سفارت هجوم آورند. با این کار «خود را نزد ایرانی و عثمانی مفتضح و صورت یک پول کرد»<sup>۲</sup>. پیشنهاد می کند شماره های تازه ای از قانون چاپ و متن نامه عربی (سید جمال الدین) در آن منتشر گردد و هر چه کاغذش نازکتر باشد بهتر، چه به آسانی به هر کجا ارسال خواهد شد. بعلاوه از آنجا که ملایان که چون مردگان «هفتاد ساله» بودند حالا زنده شده اند، شایسته است از حاجی میرزا محمد حسن شیرازی بانی تحریم رژی و همت سایر علما تحسین گردد. «الحق شایسته تمجید شده اند به شرط آنکه تا نقطه آخر کار را اصلاح کنند که بعد از این به هوای خاطر جهال ارذال بیت المال مسلمین صرف نشود، و حکومت میان مردم از روی بخار معده خود حکم نکند». در همان نامه می نویسد: تازه رفته اند مردم چیزی حس و ادراک بکنند، «وقت و فرصت را نباید فوت کرد. چون صوفیان به حالت رقصد در سماع ما نیز هم به شعبده دستی بر آوریم»<sup>۳</sup>.

در موضوع هیجان ایرانیان اسلامبول مطلب عمده و جالب توجهی را بیان

→ ۱۳۱۵ ثبت گردیده است. اگر میرزا آقاخان با کسانی در تهران ارتباط نمی داشت آن رساله پس از دوماه که از تاریخ اصلی نگارش آن گذشته بود به تهران نمی رسید و شناخته نمی گردید. شاید فقط به حدس بتوان گفت که واسطه این ارتباط عبدالحمیدخان غفاری بوده است. چنانکه خواهیم دید این شخص در آن زمان عضو «حوزه آدمیت» اسلامبول بود که میرزا آقاخان برپا داشته بود. بعدها که عبدالحمیدخان به تهران آمد نامش را در زمره امنای مجمع آدمیت در تهران می بینیم.

۱. نامه به ملکم چهارم صفر [۱۳۱۵].

۲. ایضاً، نامه بدون تاریخ.

۳. ایضاً.



می‌کند: کسانی به این خیال افتاده‌اند که از جناب میرزای شیرازی استفتایی نمایند مبنی بر اینکه «مالیات دادن به این ظلمهٔ جبار به بعد از این حرام و گناه کبیره و اعانت بر اثم عظیم است... می‌گویند اصل عمل موجب خیر عامه و مطابق وجدان حقیقی است، صورت آن حیلۀ شرعی باشد چه ضرر دارد؟»<sup>۱</sup>. با این فکر میرزا آقاخان واقع بینانه مخالفت می‌کند: «بنده قبول نکرده‌ام، کار باید حقیقتاً مطابق واقع باشد... عجلتاً در مشاجره هستیم تا که قبول افتد و چه معتقد آید»<sup>۲</sup>.

راجع به جلب همکاری و پشتیبانی علمای عتبات پیام مهم سید جمال‌الدین را که در این زمان در استانبول بود به ملکم می‌رساند: حضرت سید می‌گویند يك نمرهٔ قانون مخصوصاً برای ارائه اصول آدمیت و اتفاق انسانیت به عنوان روحانیان کربلا و نجف منتشر گردد. در آن به طریق اعتراض از شخصی یا به نحو راهنمایی با عباراتی واضح بفهمانید که هیچ شایستهٔ مقام شخص بزرگی مانند حاجی میرزا-محمد حسن شیرازی که پنجاه میلیون مسلمان او را نایب امام می‌دانند نیست که دست از کارهای دنیا بشویند. «گیرم که تارك دنیا هستید، تارك اسلام و تارك قوت شوکت دین که نباید بشوید. این زهدها حقوق دیانت را پامال می‌کند و استخفاف به شریعت وارد می‌آید، که ظلمه پدر مسلمانان را بسوزاند و نایب امام با وجود نفوذ تامه ساکت و صامت بنشیند»<sup>۳</sup>.

روزنامه‌نگاری فنی بود که میرزا آقاخان برای آن ساخته شده بود، و خامهٔ سخن آفرینش می‌توانست تأثیر بزرگ بخشد. خود نیز به هنرش آگاه بود و بدان می‌بالید. پس از آنکه از همکاری با روزنامهٔ اختر سرخورد روی دل به سوی قانون آورد. اما اینجا هم آنطور که دلش می‌خواست مجال عرض اندام نیافت. نکته جویی‌های اندیشیده‌اش دربارهٔ قانون می‌رساند که در روزنامه‌نگاری نظری و سیعتر از ملکم داشته است. پس در صدد برآمد خود روزنامه‌ای به نام «جهان» تأسیس

۱. ایضاً، نامه مورخ عید فطر [۱۳۱۵].

۲. ایضاً.

۳. ایضاً.



نماید<sup>۱</sup>. در این مورد هم کامیاب نگردید. گذشته از موانع مالی شاید مشکلات سیاسی در کار بود. دولت عثمانی در این زمان از لحاظ مناسبات سیاسی خود با ایران با برپا شدن روزنامه انتقادی موافقت نداشت. می نویسد: روزنامه اختر را هم که از ده طرف یعنی ایران و عثمانی نمی گذارند «یک کلمه سخن صدق بنویسد دیگر چه چیز خواهد بود»<sup>۲</sup>. اما شوق به روزنامه نویسی هیچگاه در او نمرود. حتی وقتی که میرزا مصطفای بهبهانی خواست روزنامه ای در هند تأسیس کند از همکاری قلمی مضایقه ای نداشت. به علاوه از سید جمال الدین و ملکم خواست که با نوشتن مقالاتی روزنامه او را قوت بخشند. به ملکم گفت: هر چند میرزا مصطفی در نویسندگی توانا نیست اما قصدش «خدمت به انسانیت» است<sup>۳</sup>. در هر حال کوشش میرزا آقاخان در کار روزنامه نگاری همه جا نوائم با نامرادی گشت. اما میراث او به میرزا جهانگیرخان شیرازی رسید که از ارادتمندان میرزا آقاخان بود و در دوران نهضت مشروطیت روزنامه با ارزش صوراسرافیل را برپا کرد. از این مطلب در جای خود صحبت خواهیم کرد.

<http://www.golshan.com>

جنبه مهم دیگر فعالیتهای سیاسی و همکاری میرزا آقاخان با ملکم در نشر «اصول آدمیت» و ایجاد «حوزه آدمیت» در عثمانی است. می گوید: «خدا می داند مقصودم تشکیل حوزه آدمیت و جمعیت انسانیت است»<sup>۴</sup>. در نامه مورخ اول ربیع الاول ۱۳۵۹ به ملکم می نویسد: «آدمیت تازه در اسلامبول انعقاد نطفه اش شده است. در ایران هنوز تازه مادرش را مخطوبه نموده اند ولی باید سخت کوشید و جوشید و خروشید»<sup>۵</sup>. خطاب به ملکم می گوید: «چه ضرر دارد حیات این ملت مرده را سبب بشوید»<sup>۶</sup>. کوششهای خودش در ترویج آن اصول و «القاء» آن کلمات «حق»

۱. ایضاً، نامه مورخ ۲۷ رمضان [۱۳۱۵].

۲. ایضاً.

۳. ایضاً، نامه بدون تاریخ [۱۳۵۹].

۴. ایضاً، نامه بدون تاریخ.

۵. ایضاً، نامه غرة ربیع الاول ۱۳۵۹.

۶. ایضاً، نامه بدون تاریخ.



را به ایرانیان متذکر می‌گردد، و همچنین تصریح می‌نماید که با همفکران ملک در تهران ارتباط و اشتراك مساعی دارد. «بنده تا هر مرتبه از دستم و عقلم بر آید در این آرزوی مقدس ایستاده و حاضریم، و هیچ خوف و ترس هم به قدر ذره‌ای از کسی ندارم. ولی احتیاط و تدبیر و حکمت را جهت انجام کار و نیل مقصود بهتری دانم. کار باید از روی تدبیر و حکمت باشد نه از روی عجله و سفاهت»<sup>۱</sup>. اما این دستور را هیچگاه خودش بکار نبست. به ملک می‌نویسد: «صدای آدمیت خرده خرده در مغز مردم جایگیر خواهد شد. امور دنیا قدری جی است»<sup>۲</sup>. باز می‌آورد: «خیلی باید زحمت کشید تا گوش و چشم اهالی ایران باز شود، همین قدر که باز شد خودشان در صدد کار برمی‌آیند»<sup>۳</sup>. از قول سید جمال‌الدین اسدآبادی راجع به رساله اصول «آدمیت» به ملک می‌نویسد: «خیلی تمجید فرمودند، ولی گفتند قوت و شعشعه عبارات بیشتر از این لازم بود. این عبارات خیلی اعتدال آمیز است. می‌بایست، یعنی مناسب به حال ایران این است که مندرجات آن شورانگیزتر باشد. در جزوه ثانی انشاءالله چنین بفرمائید»<sup>۴</sup>. اما ملک و سید جمال‌الدین دو شخصیت متفاوت داشتند. و میرزا آقاخان خودش در نظر داشت فصلی از کتاب «ریحان» را تحت عنوان «در فواید آدمیت و نتایج اختلاف مدنی» بنگارد. اما به شرحی که خواهد آمد زمانه امان نداد آن اثر را تمام کند.

در یکی از نامه‌ها صورت عسده‌ای از هم مسلکان «آدمیت» را در استانبول بدست می‌دهد<sup>۵</sup>. در پیش بردن آن مرام پشتکار غربی داشت که نشانه‌ای است از صفت

۱. ایضاً.

۲. ایضاً، نامه بدون تاریخ.

۳. ایضاً، نامه ۴ صفر [۱۳۱۵].

۴. ایضاً، نامه ۲۲ ذیحجه [۱۳۱۱].

۵. نام آن کسان از این قرار است: عبدالحمیدخان شقاری، حاجی میرزا حسنخان (خیبرالملک)، میرزا عبدالعلی، حسین بیگ، صادق بیگ، جواهری زاده‌ها، آقا سید مصطفی، احمد آقای حریر فروش، آقا علی اکبر قره داغی، میرزا ابراهیم، حاجی محمد تقی تاهباز، حاجی رضا قلی خراسانی، (نامه به ملک، ۲۲ ذیحجه). عبدالحمیدخان غفاری کاشی از شاگردان ایرانی



مردانگی او. می‌گوید: «می‌خواهم راه عتبات را هم بجویم که يك دوسه نفر شخص امین در آنجا بدست آید»<sup>۱</sup>. همچنین قصد داشت در بهار ۱۳۱۱ به اروپا برود و پس از دیدار ملکم و سایر «اخوان» هر آینه اقتضا نماید سفری میان ایلات و عشایر ایران بنماید زیرا «شنیده‌ام و می‌دانم اشخاص مستعد در آنجاها بسیار هم می‌رسد»<sup>۲</sup>.

نوشته‌های میرزا آقاخان آشکار می‌سازد که برای بیداری افکار و جنبش ملی دامن همت بسته سخت کوشاست. چون به آرزویش در برپا کردن روزنامه مستقلی نرسید به نگارش دو کتاب دست زد: یکی در «تکالیف ملت» و دیگری در «تاریخ احوال قاجاریه و بیان سبب ترقی و تنزل احوال دولت و ملت ایران». می‌گوید: «در پیشرفت خدمت انسانیت که یگانه مقصود مقدس خود می‌دانم... آخر نتیجه همه خیالات و طرح‌های فدوی این شد که به جهت قلع و قمع ریشه این جانوران تعدی و این لاشخوران منفور، و پاک شدن ایران از عفونت و کثافت وجود نالایق ایشان بعد از روزنامه قانون هیچ چیز بهتر از دو کتاب» مزبور ندیدم. از ملکم خواهش دارد آنها را مطالعه نماید و «به قلم معجزشیم خودتان اصلاح فرموده، پاره‌ای عبارات آنها را ساده و مؤثر بسازید» و پس از آن شروع به طبع شود<sup>۳</sup>. این بیان آمیخته با تعارف و فروتنی بیش از اندازه، اعتقاد زیادش را به ملکم می‌رساند و حال آنکه در فن نویسندگی پایگاهی به مراتب برتر از ملکم دارد. نوشته‌هایش

→ مدرسه نظام عثمانی بود و چنانکه پیش از این دیدیم نزد میرزا آقاخان ادبیات فارسی می‌آموخت. بعدها یمین نظام و سپس سردار مقتدر لقب یافت. هموست که پس از برگشتن به ایران یکی از هیئت امنای دوازده نفری «جامع آدمیت» در تهران گردید. (نگاه کنید به کتاب من «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» ص ۲۲۹). خیرالملک با میرزا آقاخان و روحی به شهادت رسید. جواهری زاده‌ها مقصود حاجی محمدحسین جواهری اصفهانی و دوسر تحصیل کرده او می‌باشند.

۱. نامه به ملکم، ۲۲ ذیحجه [۱۳۱۱].

۲. ایضاً، نامه ۷ جمادی الثانی [۱۳۱۱].

۳. ایضاً، نامه ۱۲ ربیع الاول [۱۳۱۱].



گیرا تر و دل‌انگیز تر است، اما ملکم ساده‌تر می‌نوشت. آن دو تألیف به‌دست ما نرسیده است ولی می‌دانیم که رساله «تکالیف ملت» را به انجام رسانیده قرار بود برای ملکم بفرستد. از مندرجات آن بحث زیادی نمی‌کند، همین قدر می‌گوییم «غیر از این علاجی نیست... و غیر از این راهی اقرب به صواب نجسته‌ام»<sup>۱</sup>. اما مسلم است که سیره فکری او در این زمان انقلابی بود: «مجملاًً علاجی جز اینکه تیشه را بردارند و به ریشه زنند نیست»<sup>۲</sup>. در همان نامه قبلی می‌نویسد: حالت ملت ایران «چون بر گهای خشک درختان شده است، زود آتش می‌گیرند و همان ساعت فرو می‌نشینند»، و در این مدت صد سال حکومت قاجار بر اثر خونریزی و رذالت، غیرت و جوهری که «روح انسانیت» از مردم متوقع است به پستی گرائیده، و افراد «با وجود نهایت نفرت و انزجاری که از این دستگاه دارند باز از کمال بیعاری و پست فطرتی، يك امید باطل منفعت جزئی فوری موقتی را بر هزار سعادت ابدی خود و ابنای جنس خود ترجیح می‌دهند»<sup>۳</sup>.

نکته بسیار مهم دیگر اینکه وجهه نظر سیاسی میرزا آقاخان با ملکم هماهنگی ندارد، روش او را همه جا نمی‌پسندد. می‌گوید: در اصلاح ایران باید «باطناً قطع نظر از این طایفه قاجار و چند نفر ملای احمق بیشعور نمود... اینها جمیع حرکاتشان تحت غرض است و بهیچ چیزشان اطمینان نیست»<sup>۴</sup> بلکه باید «کاری کرد شاید آن طبایع بکسر دست نخورده و آن خون‌های پاکیزه مردم متوسط ملت از دهاقین و اعیان و نجبا بحرکت بیاید»<sup>۵</sup>. در این کلام اندیشه ژرفی نهفته است. لزوم شرکت طبقه متوسط مردم و دهاقین را در يك جنبش ملی در نوشته‌های سایر نویسندگان و متفکران ایران در سده گذشته سراغ نداریم. حتی ملکم مطلب را بسدین صورت عنوان نکرده است. نکته دیگر ظلمت بیحرکت روحانیت است که میرزا آقاخان بر

۱. ایضاً.

<http://www.golshan.com>

۲. ایضاً، نامه بدون تاریخ [۱۳۱۱].

۳. ایضاً، نامه ۱۲ ربیع الاول [۱۳۱۱].

۴. ایضاً.



آن تأکید دارد.

رسیدیم به بخش دوم زندگی سیاسی میرزا آقاخان در همکاری با سید جمال‌الدین اسدآبادی. سید بنا بر دعوت و اصرار سلطان عبدالحمید از لندن به اسلامبول آمد (۱۳۱۰). سلطان داعیه اتحاد اسلامی در سر داشت و به یاری و همدستی سید سخت نیازمند بود. اسدآبادی در پذیرفتن دعوت عبدالحمید اگراه داشت و در حسن نیت او تردید. ملکم او را به رفتن ترغیب نمود. سلطان از احترام و مهربانی چیزی درباره سید فروگذار نکرد و حتی خواست «اهل و عیال و خانه» به او بدهند. پذیرفت و گفت: «هیچ غرضی ندارم جز خدمت به اسلام. و خدمت به اسلام را امروز منحصر در این می‌بینم که همه مسلمانان را به این علم هدایت بخوانم...»<sup>۱</sup>. به این اندیشه بساط انجمن اتحاد اسلامی را با شرکت جمعی از ایرانیان و رجال شیعه ترك برپا کرد و مردم مختلفی را از هندی و تازی و مصری و بلخی و سودانی را به دور خود گرد آورد. از ایرانیان میرزا آقاخان، شیخ احمد روحی و برادرش افضل‌الملک، شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزای قاجار و میرزا حسن خان خیبرالملک در زمره اعضای آن انجمن بودند. دولت ایران از اول با آمدن سید به عثمانی خشنود نبود و از فعالیت‌های او برآشفته. شاه تلگرافی به این مضمون به سلطان کرد: «ما ادعای دوستی و یکجبهتی در عالم اسلامیت می‌کنیم. سید جمال‌الدین را که با ما این قدر دشمن است شما چرا محترماً آورده‌اید و نگاهداری می‌کنید؟!»<sup>۲</sup>. عبدالحمید از سید خواست که به سفارت ایران برود و بگوید: «ظلم‌هایی که به من از دولت ایران رفته عفو می‌کنم. سید قبول نکرده و گفته‌اند در لندن علماء السلطنه مکرراً عفو از من طلبید، قبول نکردم. حال چگونه خودم به سفارت خواهم رفت و ترضیه داد»<sup>۳</sup>.

وجه نظر میرزا آقاخان از همین نامه‌اش به ملکم آشکار می‌شود. از سید خیلی واقع بین‌تر است، و این اندازه اعتقاد دارد که «بودن جناب شیخ در اسلامبول ولو

۱. ایضاً، نامه ۴ صفر [۱۳۱۰].

۲. ایضاً.

۳. ایضاً.



به مأموریتی کم مروج آدمیت و شکننده پشت جانوران متعددی است و دماغ همه به خاک مالیده می‌شود». اما نه به اتحاد اسلامی اعتقادی داشت و نه سرسختی سید را در برابر عبدالحمید و دشمنی علنی علیه شاه را خردمندانه می‌دانست. مصلحت را در این می‌دید که توصیه سلطان را در رفتن به سفارت بپذیرد. میرزا آقاخان از همان مرحله نخست اندیشناک است و به ملکم می‌نویسد: «انشاءالله عاقبت امر بخیر باشد. قدری نصیحت به جناب شیخ بنویسید که فی الجمله از عالم لاهوتی تنزل به ناسوت نماید، و او امر سلطانی را زود بپذیرد، و پایه سخنان را خیلی پائین بگیرند... بنده هرچه اصرار و التماس کردم اینقدر سخن را بلند برندارید، تسلیم بشوید، قبول نکردند. شاید از سرکار... بپذیرند»<sup>۱</sup>. و نیز از این عبارت که چندین ماه بعد می‌نویسد «جناب شیخ هم خیلی عاقل‌تر و آزموده‌تر شده‌اند، و مردم بیمعنی و اراذل را از دور خود رانده‌اند»<sup>۲</sup> معلوم است که رویه سید را در جمع کردن عناصری ناشناس و بیمقدار به دور خود نمی‌پسندید. باری سید در اسلامبول مستقر گردید و به کار پرداخت، به میرزا آقاخان هم وعده داده بسود سرگذشت شخصی خود را بنگارد<sup>۳</sup>. اما نمی‌دانیم که نوشته باشد.

بساط انجمن اتحاد اسلامی در آغاز رونق داشت. به گفته یکی از اعضای آن قریب چهارصد نامه به علمای همه کشورهای اسلامی فرستاده شد، و قریب دویست جواب در تأیید هدف و مرام آن رسید. عبدالحمید خود را کامیاب می‌دید، برای قدردانی از سید او را در آغوش کشید و بوسید<sup>۴</sup>. سفیر ایران در اسلامبول کار. های انجمن را با آب و تاب به دربار گزارش می‌کرد<sup>۵</sup>. و دولت از فعالیت‌های این محفل سیاسی آگاه بود. حتی برخی از نامه‌هایی که میرزا آقاخان و شیخ احمد-

۱. ایضاً.

۲. ایضاً، نامه عبدالعزیز [۱۳۱۵].

۳. ایضاً، نامه ۱۲ ربیع الاول [۱۳۱۱].

۴. افضل‌الملک، مقدمه هشت‌چهارم، صفحات «ط» و «ی».

۵. از سال ۱۳۰۹ تا ذی‌قعدة ۱۳۱۲ میرزا اسدالله‌خان ناظم‌الدوله سفیر ایران بود. و از آن

سالی تا ۱۳۱۹ برادرش میرزا محمودخان علاءالملک این مقام را داشت. هر دو از دست



روحی در انتقاد از حکومت استبدادی ناصرالدین شاه به علمای عتبات نوشته و آنان را به همکاری در راه پیشرفت اتحاد جامعه اسلامی دعوت کرده بودند توسط یکی از جاسوسان دولت (اسدخان نظام العلماء از نوادگان صدراعظم‌های) به دست شاه افتاد. شاه و صدراعظم در صدد دستگیری سید و میرزا آقاخان که به همدستی با او شناخته گردیده بود افتادند. تسلیم آنان را از باب عالی خواستار گردیدند. عبدالحمید تن در نمی‌داد. و در مورد میرزا آقاخان مخصوصاً حسین رضا پاشا وزیر عدلیه عثمانی و یوسف رضا پاشا رئیس اداره مهاجرت که هر دو شیعه بودند (و اولی پیش میرزا آقاخان مدتی درس ادبیات می‌خواند) از او پشتیبانی داشتند. پس تکاپوی دولت ایران برای دستگیری آنان نخست به جایی نرسید. ناظم الدوله در تلگراف خود به تهران می‌گوید: «عجالتاً اقدامات را مناسب نمی‌دانم... منتظر موقع بهتر و مناسب‌تر می‌باشم». در همان تلگراف کینه خود را نسبت به میرزا آقاخان چنین ابراز می‌دارد: عیب کار این است [که] پدر سوخته به سمت اسلامبول عبور نمی‌کند، در آن طرف آب می‌نشیند. والا اگر به اسلامبول تردد می‌کرد آدم در کمین گذاشته، می‌گرفتم، خود با قواص<sup>۱</sup> قنصلگری روانه سرحد می‌کردم. صدراعظم و رئیس ضبطیه هم از افساد این دو رضا پاشای مفسد ترسیده، نمی‌توانند حکمی بکنند»<sup>۲</sup>.

شرحی که میرزا آقاخان به ملکم نوشته روشن‌کننده نکته‌های مهمی است. جریان حوادث دو سال بعد را از لحاظ تأثیر مناسبات سیاسی ایران و عثمانی در سر-نوشت خود به درستی پیش‌بینی می‌کند. دوربینی او غریب است. می‌نویسد: یکی از «منشیان امین السلطان که سالها با حقیر دوستی دارد به طور مخفی نوشته است به

→ نشانندگان میرزا علی اصغر خان امین السلطان بودند و با سید جمال الدین و یارانش به دشمنی برخاستند.

۱. «قواص» مصطلح ترک‌ها و به معنی غلام سفارت است که در زمان کابیتولاسیون پاره‌ای مصونیت‌های سیاسی داشت.

۲. اسناد وزارت خارجه ایران، تلگراف ناظم الدوله مورخ رجب ۱۳۱۲. اسنادی که در اینجا آورده می‌شود از پرونده سید جمال الدین و پرونده قتل ناصرالدین شاه می‌باشد. میرزا آقاخان در نامه باستان اشاره‌ای به ناظم الدوله دارد:



کسی در رشت، و او از آنجا مستقیماً به طور اشاره نوشته که سفیر اسلامبول چیز-های فوق‌العاده از دست شما به طهران نوشته، و چنان خاطر صدارت عظمی و سلطنت صغری مکدر است که به هر طور باشد جلب شما را از اسلامبول به طهران طالبند. و اصرار دارند که سفیر شما را روانه ایران نمایند... معلوم می‌شود جناب سفیر بیکار است، و هیچ پولتیک دولتی نمی‌داند، افسانه بنده را سرمایه اعتبار و اسباب ترفیع درجه و منصب خود ساخته، و هر روز مسئله‌ای را اهمیت می‌دهد... امیدوارم اساس این حضرات به این جاها نکشد و زود از هم متلاشی شود. دولت علیه عثمانی هم گمان نمی‌کنم آنقدر نامرد باشد که مرا تسلیم به حضرات بسکند. فقط چیزی که هست کار آرامنه روز بروز پیشرفت می‌کند، و دولت عثمانی چنین گمان می‌کند که اگر با دولت ایران مدارا ننماید، ایشان از آرامنه تقویت خواهند کرد. لهذا تا يك درجه همراهی و موافقت نه بلکه مدارا و ملایمت دارد. به همین واسطه بود که این سفر شیخ‌الرئیس را پناه ندادند... باری این هم از کمال غفلت و بی-اطلاعی دولت علیه عثمانی بر احوال و اوضاع دولت ایران است. بنده آنچه یقین دارم نهایت دو سال دیگر عمر [دولت] ایران بیش نیست، و مطلق تغییرات کلی در وضع آن بهم خواهد رسید. در این دو سال باید همت کرد و کار صورت داد»<sup>۱</sup>.

میرزا آقاخان حاضر نبود از مبارزه دست بردارد. برای اینکه دولت ایران نتواند تقاضای دستگیری و استردادش را کند با خیرالملک که تازه از ایران بازگشته و مطرود بود، به خیال پناهندگی افتادند.

اما در قلمرو حکومت عثمانی پناهندگی بنیاد حقوقی استواری نداشت. فقط در عرف سیاسی يك نوع قبول «تابعیت» جاری بود که دلالت بر ترك تابعیت مطلق (به مفهومی که در حقوق بین‌الملل خصوصی شناخته شده است) نمی‌کرد بلکه صورت حمایت رسمی را داشت. ولی این کار هم خرج داشت و عثمانیان با

→ «چو بر باره نشر گردم سوار بر آرم من از جان ناظم دمار»

(ضمیمه نامه باستان، تاریخ بیدادی ایرانیان، ص ۱۵۱).

۱. نامه به ملکم، ۱۱ ذیحجه [۱۳۱۱].



«تابعیت» بازرگانان و توانگران ایرانی موافقت می کردند. میرزا آقاخان آهی در بساطش نبود، بعلاوه ملاحظات سیاسی در کار بود و همین امر قضیه تابعیت او را مشکل ساخت. از لحاظ تأمین مالی ملکم مدد خود را از وی دریغ ننمود. با این بیان از ملکم سپاسگزاری دارد: از آن «عنایت کامله... هم تازه رویم خجل، و هم شادمان، هم تنگدل - کز عهده بیرون آمدن نتوانم این انعام را»<sup>۱</sup>. ضمناً سلطان عبدالحمید نخست وعده مساعدت داد که موضوع تابعیت انجام پذیرد. اما باب عالی رعایت مناسبات سیاسی خود را با ایران می کرد. بالاخره آن کار سرنگرفت، میرزا آقاخان و خبیرالملک حیران ماندند.

میرزا آقاخان از این سرگردانی و ناایمنی رنج می برد. به ملکم می نویسد: «تا بتوانم مقاومت می کنم. وقتی که نتوانستم فرار می کنم، می آیم به اروپا»<sup>۲</sup>. همین قدر از ملکم خواهش نمود پیش از پیش مؤسسه‌ای را در پاریس، یا وین، یا برلن و یا هر نقطه دیگر که صلاح بداند برای «معلمی السنة شرقیه اعم از فارسی و عربی و ترکی» برایش فکر کند. و با اندک حقوقی که «امرار وقتی بشود» راضی خواهد بود<sup>۳</sup>. از نامه‌ای که بعدها شیخ محمود فاضل کرمانی (افضل الملک) به ملکم نوشته معلوم است که ملکم وعده کمک مالی به میرزا آقاخان کرده بود «تا تجهیز سفر اروپایش را نماید» و به لندن برود<sup>۴</sup>. اما هیچکدام از این چاره‌جویی‌ها به جایی نرسید. فرصت از دست برفت و زمان تبعید به طرابوزان فرا رسید.

قبلاً باید بدانیم که محفل اتحاد اسلامی که در آغاز تأسیس موفقیت‌هایی را نوید می داد کارش به بن بست رسید. وسید جمال الدین که روزی در دستگاه عبدالحمید در نهایت اعزاز می‌زیست مقامش کاهش گرفت. معاندانش به نیرنگ‌های مرسوم درباری دست زدند و ذهن سلطان را علیه او مسموم ساختند. سید هم سرخورد و از

۱. ایضاً، نامه ۱۵ رمضان [۱۳۱۵].

۲. ایضاً، نامه ذیحجه [۱۳۱۱].

۳. ایضاً.

۴. نامه فاضل کرمانی، ۹ محرم ۱۳۱۵ به ملکم.



انتقادهای علنی از حکومت عبدالحمید کوتاهی نداشت. تحت فشار سیاسی قرار گرفته، جاسوسان عبدالحمید احاطه‌اش کرده بودند. میرزا آقاخان می‌نویسد: حضرت شیخ «سخت ایستاده می‌گوید دو سال است مرا به اینجا جلب نموده‌اید. اگر برای مهمانی است بس است، اگر برای کاری است که کار من معین نشده، و اگر برای حبس است آنهم زنجیر و زندان لازم است. این کارها هیچ لزومی ندارد»<sup>۱</sup>. از سوی دیگر دولت ایران در تکاپوی دستگیری سید و یارانش بود و استرداد آنان را می‌خواست. اما باب عالی راضی نمی‌شد و گفتگوهای سیاسی میان دو دولت ادامه داشت. دو حادثه ورق را برگرداند: یکی شورش ارامنه عثمانی (۱۳۱۲-۱۳) که عبدالحمید سخت بر آشفت و به کشتار آنان فرمان داد. و مجمع ارامنه عثمانی مهاجرت آنان را به ایران تصویب کرد. دیگر کشته شدن ناصرالدین شاه (ذی‌قعدة ۱۳۱۳) به دست یکی از مریدان شوریده دل سید جمال‌الدین.

پیش‌بینی سابق میرزا آقاخان درست درآمد. طغیان ارمنیان و ملاحظات سیاسی عثمانی در چگونگی روابط با ایران در فرجام کار او اثر مستقیم بخشید. سفیر ایران علاءالملک فرصت را غنیمت شمرد و با همدستی رئیس ضبطیه اسلامبول میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و خبیرالملک را متهم ساخت به اینکه در هنگامه ارامنه دست داشته‌اند.

سفیر ایران گروکشی کرد و به دولت عثمانی پیشنهاد نمود هر گاه با تسلیم آنان موافقت گردد دولت ایران هم ارمنیان شورشی پناهنده به ایران را تسلیم خواهد نمود. صدراعظم عثمانی نیز این نظر را تأیید کرد. میرزا آقاخان راجع به این ماجرا می‌نگارد: «در شهر استانبول آشوبی چنان برخاست که هیچکس خیر از شر، و نفع از ضرر باز نمی‌شناخت، و اشخاص نامی در این ورطه هابل غوطه‌ور شدند. در این گیرودار سخت سفیر بدبخت ایران را مجال سعایت بدست افتاده، امواج اضطراب را نسیم شرطه سعادت خود پنداشته، در عتبه علیای شاهی بنده و چند تنی از آزادگان و آزادیخواهان



ایران را به شهر آشوبی و فتنه‌جویی متهم داشت...»<sup>۱</sup>.

نگفته نماند که در دولت‌های بی‌قانون دشمنی‌های شخصی چه بسیار مردمی را به گرداب نیستی کشانیده است - و قدرت اهل دولت که مطلق باشد هنگام خشم و ستیز، خوی پست آدمی حد و انصاف نمی‌شناسد. تلاش دولت وقت برای دست یافتن به سید جمال‌الدین و میرزا آقاخان و یارانش از همین رهگذر بود که قهرشاه برانگیخته، و روابط امین‌السلطان با سید به انتقام جویی کشیده بود. از آن گذشته علاءالملک هم کینهٔ میرزا آقاخان و خبیرالملک را در دل داشت<sup>۲</sup>. علاءالملک به افضل‌الملک برادر روحی گفته بود: خبیرالملک «اسم مسرا به نام حیوانی در مکانیب خود نوشته‌اند. باید تنبیه و تأدیب شوند، بلکه سیاست شوند»<sup>۳</sup>. در واقع همین عناد خصوصی بود که علاءالملک در دستگیری آن عده از پای نایستاد، و رنه گناه سیاسی آنان به آن حد نبود.

در این مرحله عبدالحمید تبعید میرزا آقاخان و یارانش را تصویب کرد. خانه‌هایشان را تفتیش و نوشته‌هایشان را ضبط کردند، و هر سده را روانهٔ طرابوزان ساختند (رجب ۱۳۱۲). و اموال روحی را هم به حراج گذاردند. در اوراق و نامه‌های آن کسان هیچ مدرکی یافته نشد که حکایت از فتنه‌جویی یا دخالت در شورش ارامنه داشته باشد. در واقع آنچه سفیر ایران گفته بود بهتسان بود. ضمناً سید جمال‌الدین حضور سلطان رفت و گفت: این اشخاص گناهی ندارند و خدمت نمایان به سلطان در اتحاد مسلمین کرده‌اند. عبدالحمید سرگند یاد کرد که نفی آنان از اسلامبول بدون اطلاع او بوده

۱. مقدمهٔ دیحان

۲. میرزا حسن‌خان خبیرالملک از مأموران تحصیل‌کردهٔ وزارت امور خارجه بود. در زمان سفارت میرزا محسن‌خان معین‌الملک سمت نیابت سفارت را داشت. پس از احضار معین‌الملک از خدمت سفارت کناره‌جست، امین‌السلطان هم با او میانهٔ خوبی نداشت. برعکس مورد عنایت سلطان عبدالحمید بود و یکی از دختران حرم‌رای خود را به زنی به او داده بود. بعدها که خبیرالملک کشته شد خانه‌اش در اسلامبول دهبستان ایران‌یان شد. (خان‌ملک‌ساسانی: یادبودهای سفارت استانبول، ص ۱۵۵).

۳. افضل‌الملک، مقدمهٔ هشت بهشت، ص «ی».



است. فقط رئیس ضبطیه گزارشی فرستاده که سه نفر ایرانی مفسد همه روز در اسلامبول فتنه می‌کنند. سلطان به خط خود تلگرافی نوشت که: حضرات را محترماً باز گردانند.<sup>۱</sup> چندین بار به باز گردانیدن تبعید یافتگان طرابوزان تصمیم گرفته شد، و هر مرتبه سفیر ایران هراسان به دست و پا افتاد و جلو گیری کرد. به تهران چنین تلگراف می‌کند: «این روزها بازا علیه حضرت سلطان بخیال این افتاده است که میرزا آقاخان و رفقای او را که در طرابوزان توقیف شده‌اند مجدداً به اسلامبول عودت دهد. و به فدوی... پیغام داده و استمراج نموده بود»<sup>۲</sup>. به دنبال آن می‌گوید: «سفارشات سخت نموده، و به صدر اعظم وزیر خارجه پیغام کردم که بنده بهیچوجه قبول نمی‌توانم نمود»<sup>۳</sup>. بعلاوه دربار ناصرالدین شاه را اغوا می‌کند و راه پیش پای آنان می‌نهد: «این پیغامات و اقدامات فدوی بدون معاونت اولیای دولت علیه کافی نیست. از طرف دولت لازم است که يك اقدامات دولتی و سخت بشود اگرچه ظاهراً باشد... به نمك قبله عالم از قوه يك نفس بشر آنقدر برمی آید که بنده سعی و تلاش می‌کنم، يك دست صدا ندارد. باید از طرف دولت علیه هم حرکتی بشود. فقط شهرت دروغی که قشون به سرحد می‌فرستیم و گله و سختی با سفارت عثمانی کافیست. آنوقت همه کارها درست می‌شود...»<sup>۴</sup>. دستور مفصل ناصرالدین شاه در حاشیه همان تلگراف خواندنی است. عین آن نقل می‌شود، اما معلوم نیست خطابش به صدر اعظم است یا وزیر امور خارجه:

«مخصوصاً سفیر کبیر را بخواید و در این فقره با کمال تأسف و سختی با او حرف بزنید که این دو نفر تبعه مفسد پدر سوخته ایرانی را که علاءالملک در اسلامبول مأمور بود که مقیداً به تهران بفرستد، دولت عثمانی قبول کرد بعد در طرابوزان توقیف کردند، مایه تعجب ما شد، حالا می‌شنویم دوباره به اسلامبول می‌خواهند معاودت

۱. ایضاً، صفحات «ید» و «یه».

۲. اسناد وزارت امور خارجه ایران، تلگراف علاءالملک، اول رمضان ۱۳۱۳.

۳. ایضاً.

۴. ایضاً.



بدهند. شاه خیلی تعجب کرد که سلطان چرا باید رعیت مفسد و هرزه و خائن مارا جلب و نگاهداری بنماید؟ جداً به شما می گویم که به عرض سلطان برسانید که آنها را به سرحد ایران تبعید کنند، و در خاک عثمانی نگاه ندارند، و اگر غیر از این بشود از دوستی سلطان مأیوس بشویم. سلطان البته راضی نمی شود که رعیت یاغی ایران را جلب نماید و به این جهت دوستی بهم بخورد. اگر شما همچو اشخاص از رعیت شما در ایران باشد و بخواهید به خاک عثمانی بفرستد ما نمی توانیم خواهش شما را رد نمائیم. شما چرا باید این قسم رفتار غیر حق را بکنید؟».

از سوی دیگر برای خنثی کردن تلاش های سفیر ایران، افضل الملك مستقیماً به عبدالحمید متوسل گردید. تلگراف بلند بالایی به سلطان فرستاد و آزادی برادر و دیگران را استدعا نمود. از باب عالی رسماً اطمینان دادند که سلطان مقرر داشتند آنان را برای عید رمضان از طرابوزان به اسلامبول برگردانند و نیز «شهریه و خانه از طرف دولت به آنها مرحمت می شود»<sup>۱</sup>. باز سفیر مانع آمد. به دستگیری مدیر ضبطیه و یکی از ندیمان عبدالحمید ناسخ دستور سابق صادر گردید و در استخلاص آنان دست نگاه داشتند<sup>۲</sup>. اما در این مرحله هنوز باب عالی باطناً مایل به استخلاص آنان بود. منیف پاشا سفیر فوق العاده سلطان و دوست میرزا آقاخان که قرار بود در جشن پنجاهمین سال پادشاهی ناصرالدین شاه شرکت جوید، مأموریت داشت نزد شاه حسن توسط کند تا با آزادی و بازگشت میرزا آقاخان و دیگران به اسلامبول مخالفتی نکرده. ولی آن مأموریت سرنگرفت و ناصرالدین شاه را کشتند. وضع تبعیدشدگان از بدتر شد. دولت ایران آنچه در قوه داشت برای دستگیری سید جمال الدین و تبعیدشدگان طرابوزان بکاربرد. عامل نیرومند دیگری در کار بود. چون بستگی

۱. افضل الملك، مقدمة هشت جیشت، ص «۹».

۲. در همدستی مدیر ضبطیه اسلامبول با سفیر ایران هیچ تردید نیست. حتی مدیر ضبطیه رونویس گزارش رسمی خود را به سلطان عبدالحمید راجع به سید جمال الدین به سفیر ایران داد. اصل متن ترکی آن در پرونده قتل ناصرالدین شاه در بایگانی وزارت امور خارجه ایران موجود است.



کشنده ناصرالدین شاه با اسدآبادی مسلم گردید (و مدیر ضبطیه در گزارش خود به عبدالحمید آنرا تأیید کرده بوده) عبدالحمید که ذهنی پرسوء ظن داشت و درواقع بیمار روانی بود - و از بدگویی‌های علنی سید جمال آگاه، سخت اندیشناک گردید. درواقع بر جان خود لرزید. بدگمانی سلطان نسبت به سید به اندازه‌ای بود که حتی تقاضایش را برای رفتن از عثمانی نپذیرفت. شاید گمان می‌برد اگر از عثمانی برود به جمعیت «ترکان جوان» در اروپا که کانون مبارزه علیه حکومت استبدادی عبدالحمید بود (و بالاخره او را برانداختند) خواهد پیوست.

در این محیط بیم و هراس بود که مسئله تسلیم سید جمال‌الدین و میرزا آقاخان و یارانش صورت جدی به خود گرفت. تصمیم درباره اسدآبادی کارآسانی نبود؛ یکی به علت مقامش، و دیگر اینکه او خود را تبعه افغانستان معرفی کرده بود، و به علاوه سلطان نسبت به او تعهدی داشت. درحقیقت عبدالحمید نه می‌خواست او را آزادش بگذارد که از عثمانی برود، و نه می‌توانست او را به دولت ایران بسپرد، و نه از وی ایمن بود. همه جا جاسوسان عبدالحمید مراقب سید بودند. تنها چاره را درنا بود کردنش می‌دید، و این با شیوه حکومت وحشت عبدالحمید جور درمی‌آمد و کار روزمره او بود. علت مرگ نابهنگام و اسرارآمیز سید را باید در این کیفیات مطالعه کرد. اما دربار عثمانی تحت فشار دولت ایران راجع به تبعید یافتگان طرابوزان زود تصمیم گرفت. علاءالملک در تلگراف خود به تهران می‌گوید: «آنچه در قوه داشتم کردم. محبوسین طرابوزان به سرحد فرستاده می‌شود. شیخ جمال تحت استنطاق است. بعد از آن تسلیم می‌کنند... از هر بابت آسوده و خاطر جمع باشید. هیچوقت از این خیال آسوده نیست»<sup>۱</sup>.

اینکه بعدها علاءالملک در گفتگوی با خان بهادر راجع به قضیه دستگیری میرزا آقاخان و خبیرالملک و روحی خواسته است خود را تبرئه کند ابدأ مورد تأیید تاریخ نیست<sup>۲</sup>. نامه‌ها و تلگراف‌های رسمی و خصوصی او سرآپا آکنده به خشم و کین

۱. اسناد وزارت امور خارجه ایران، تلگراف مورخ بیست و هشتم ذی‌حجده ۱۳۱۳.

۲. مقاله خان بهادر، هفتاد و دومت، ص ۶۴.



ودشمنی است، و همه جا کاسه از آتش گرمتر بود. به علاوه در دستگاه‌های بی بندوباری مانند دولت ناصرالدین شاه اگر سفیران می‌خواستند همیشه به آسانی می‌توانستند از اجسرای دستوری که باطبع خودشان ناسازگار باشد سرپیچند. رتبه اخلاقی علاءالملک را می‌توان از نامه «خیلی محرمانه» ای که به خط خودش به دربار نگاشته است شناخت: -

«چاره منحصر این است که محرمانه به حضرت ولیعهد دامت شوکه العالی دستور العمل داده شود از اوطا دهخوارقان یا جای دیگر تبریز، سوای مغان که حدس به جا کر می‌رود خوب نیست، دو نفر را چیز داده امیدوار فرموده بفرستند، اینجا آمده با جمال راه آمد و شد پیدا کرده، به جزایش برسانند»<sup>۱</sup>.

باز هم مظفرالدین شاه که راضی نشد و در حاشیه نامه علاءالملک نوشت: «به آنطورها ممکن نیست و صلاح نمی‌دانیم».

دفتر زندگی میرزا آقاخان بدین قرار طی شد: دولت عثمانی سرانجام به تسلیم کردن تبعیدشدگان طرابوزان تصمیم گرفت. برادر روحی برای نجات آنان به هر دری می‌زد - و از سید جمال الدین خواست بار دیگر نزد سلطان پایمردی کند. اما سید که از همه چیز بیزار گشته، خود را در زندان عبدالحمید می‌دید گفت: «عارخواهش از دشمن برخود نمی‌نهم. بگذار به ایران برده سربزند تا در دودمان ایشان پایه شرف و افتخاری بلند شود»<sup>۲</sup>. میرزا آقاخان فرجام کار را حدس می‌زد. از طرابوزان به میرزا یحیی دولت آبادی نوشت: «بدیهی است ما را به عروسی به ایران نمی‌آورند. اگر می‌توانید چاره‌ای بیندیشید»<sup>۳</sup>. در ذیحجه ۱۳۱۳ هجری سه نفر را به دست مأموران سرحدی ایران سپردند. یکسره به زندان تبریز بردند و در غل و زنجیر افکندند. روحی شب‌ها تلاوت قرآن می‌کرد و طنین صدای گیرایش حتی در دل زندانبان اثر داشت. در این زمان میرزا علی‌خان امین‌الدوله به پیشکاری ولیعهد در آذربایجان

۱. اسناد وزارت امور خارجه، نامه خصوصی علاءالملک، بدون تاریخ.

۲. افضل‌الملک، مقدمه هشت بهشت، ص «یو».

۳. حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۶۶.



منصوب شد. او آزاده خوب بود و به پستی‌های دولت استبدادی خونگرفته. هر آینه پایش به تبریز رسیده بود جان زندانیان نجات می‌یافت. اما پیش از آن دستور کشتن آنان صادر شد. به شرحی که نوشته‌اند هرسه نفر را در هفته اول صفر ۱۳۱۴ در باغ اعتضادیه شبانگاه زیر درخت نسترن سر بریدند.<sup>۱</sup> کارنامه حکومت‌های فردی همیشه پراست از این تبهکاری‌ها. آن‌وزیر و سفیری که مسئول این جنایت بودند بعدها از کردار زشت خود شرم‌منده و پشیمان گردیدند. اما چه سود!

<http://www.golshan.com>

۱. نگاه کنید به تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، چاپ دوم، طهران، ۱۳۳۲ ش، ص ۱۵۷-۱۵۴ میرزا محمدخان قزوینی تاریخ اعدام آنان را چهارم یا ششم صفر ۱۳۱۴ ثبت کرده است (مجله یادگار، خرداد ۱۳۲۶، ص ۲۵).



### آثار او

رشته زندگی میرزا آقاخان در چهل و سه سالگی، اوان پختگی و شکفتگی شخصیت فکری او، به ناگاه بریده شد؛ عمری را به آموزگاری و دستنویسی کتاب‌های خطی گذراند تا لقمه نانی بدست آورد؛ همچنین وقت و نیروی زیادی را صرف پیکار سیاسی کرد؛ و هیچگاه خاطرش از گزند روزگار ایمن و آسوده نبود. با وجود این عوامل باز دارنده آثار زیاد به یادگار گذاشته است. خاصه تنوع و گسترش مباحث، و ژرف اندیشی‌های او در بیشتر گفتارها شگفت‌آور است.

راز آن اینست که عشق غریبی به خواندن و نوشتن داشت، و تمام وسایل ذهنی او از لحاظ هوش تیز و تحریک فکری و قدرت قلم آماده بود، و آنها را بکار برد. در واقع به همه رشته‌های دانش کم یا بیش علاقه داشت (و حتی از ملکم خواسته بود کتاب‌هایی در تربیت حیوانات و گیاه شناسی برای او از لندن بفرستد). البته در بیشتر رشته‌ها اهل تفنن بود، و کار اصلی او ادبیات و تاریخ و فلسفه بود.

تا اندازه‌ای که جستجو کردیم و مسلم می‌دانیم غیر از مقالاتش در روزنامه اختر تعداد بیست کتاب و رساله تألیف و ترجمه کرده است. از مجموع آنها فقط شش کتاب انتشار یافته است و آنهم پس از کشتن او. در اکثر تألیفات از ذکر نام خود پرهیز



دارد. و این خود سبب عمده‌ای است در ناشناس ماندن آثار و مقام حقیقی نویسنده. این مهجور ماندن علل دیگری نیز دارد: تنیدی گفتار و طبع ناسازشکار وی و نایمندی‌های اجتماعی همه باعث گردیده نام خود را باز ننماید. مثل اینکه اساساً هم رغبتی به شهرت خویش ندارد، به حدی که گاهی نوشته‌هایش را به دیگری منتسب می‌دارد و یا سهم خود را ناچیز می‌شمارد. مؤلفانی هم که بعدها از آثار میرزا آقاخان بهره‌یاب گردیده‌اند و حتی از او الهام گرفته‌اند حق وی را ادا نکرده‌اند. نوشته‌هایش را ذکر می‌کنیم. و توضیحی درباره‌ی هر کدام می‌دهیم تا برسیم به بحث در افکار و عقاید او. آثارش اینهاست:

کتاب (ضوان)، دیحان بوستان افروز، نامه سخن یا آئین سخنوری، نامه باستان (مشهور به سالار نامه)، آئینه سکندری یا تاریخ ایران، تاریخ ایران از اسلام تا سلجوقیان، سه مکتوب، صدخطا به، تاریخ شانزمان ایران، تاریخ قاجاریه و سبب ترقی و تنزل ایران، در تکالیف ملت، تکوین و تشریع، هفتاد و دو ملت، حکمت نظری، هشت بهشت، عقاید شیخیه و بابیه، انشاءالله ما شاء الله، (سأله عمران خودستان، ترجمه تسلماک، ترجمه عهد نامه مالک اشتر، مقالات).

علاوه بر این آثار مجموعه نامه‌های خصوصی میرزا آقاخان از نوشته‌های بسیار با ارزش اوست. در تحلیل افکارش اهمیت و اعتبار این نامه‌ها خیلی کمتر از تألیفاتش نیست؛ زیرا و بهم بعضی از عقاید او را تنها از کاغذهایش می‌توان شناخت. (ضوان: اثر ادبی که به تقلید گلستان سعدی نگاشته است). نخستین تألیف اوست و در بیست و پنج سالگی در کرمان به نوشتن آن پرداخت. می‌گوید زمانی که در ایران بودم «هوای اقیانای گلستان بسرافتاده بود، چندانکه دوجزوی بر آن شیوه از سواد به بیاض کشیدم. حوادثی روی داد که سرگشته دهر و آواره شهر به

۱. از (ضوان) دو نسخه خطی مورد استفاده قرار گرفت که هر دو متعلق به دوست دانشمند آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه تهران می‌باشد. از آن دو نسخه یکی کامل است، و نسخه دیگر را خود ایشان تحریر ننموده‌اند و قسمت آخر آن ناتمام است. بعضی دیگر از رساله‌های خطی میرزا آقاخان را نیز در دسترس نگارنده گذاردند که در هر مورد تصریح نموده‌ام. از لطف ایشان تشکر صمیمی دارم. به قرآن معلوم نسخه (ضوان) به خط مؤلف در تصرف آقای عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی است.